

انتخابات فرانسه و چپ گروگان گرفته شده!

تقی روزبه



چپ اگر بخواهد نیروی واقعا ضدسیستم را بسیج کند، آن را تنها می تواند حول استراتژی و تاکتیک مستقل خود و پیرامون خواسته ها و مطالبات واقعی جنبش انجام دهد. و براساس همین نیروی مستقل و مطالبات مستقل است که می تواند به نیروهای دیگر نیز فشار وارد کند بدون آنکه نیازی به مشارکت در بازی آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

تحولات فرانسه همیشه اهمیتی فراتر از مرزهای خود بویژه در اروپا داشته است. حتی انتخابات هم از این امر مستثنی نبوده و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری بویژه در شرایطی که سرمایه داری دستخوش بحرانهای حاد و ساختاری است و سیاست های نئولیبرالیستی بورژوازی آماج اعتراض و نفرت وسیع ترین توده های کارگرو زحمتکش و اکثریت بزرگی از شهروندان قرار دارد، توجه بیشتری را بسوی خود جلب کرده است (نباید فراموش کرد که ائتلاف آلمان و فرانسه بطور مستقیم موتور پیش برنده و دیکته کننده این سیاست برده ها کشور اروپائی است). با رشد آراء شبه فاشیست ها در کارزارهای انتخاباتی فرانسه در طی یک دهه اخیر (بربستر مسائلی چون بحران گذار از دولت-ملتها بسوی اتحادیه های بزرگ منطقه ای و قاره ای، بحران مهاجرت و رکود اقتصادی و بیکاری)، معرکه انتخابات بیش از پیش داغ شده و با شرکت ۸۰ درصدی و گاهی بالاتر از آن همراه است. در عین حال براساس نظرسنجی ها، فرانسه از معدود کشورهای بزرگ سرمایه داری است که در آن اکثریت بسیار قاطع مردم آن با ریاضت اقتصادی و سیاست آزادسازی سرمایه از قید و بندها، مخالف هستند. در چهارچوب تشدید و خامت بحران منطقه یورو، اقتصاد فرانسه هم بیش از پیش بحرانی شده و خطر تنزل رتبه اعتباری آن در بازار سرمایه وجود دارد. علاوه بر ناکامی سازگوزی در وعده های اقتصادی اش، برخی عوامل دیگر نظیر دنباله روی و نزدیکی بیش از حد وی نسبت به آمریکا که بجای سنت استقلال نسبی مواضع اروپا در برابر آن (مثل جنگ عراق)، فرانسه عملا نقش سنتی انگلیس در نزدیکی به آمریکا و حتی کاسه داغ تر از آش را بازی کرده است. در سالهای

اخیرنزدیکی بیش از حد دولت فرانسه به راست آلمان و مرکل و همراهی با آن نیز مزید بر علت شده است. او با افزایش تمرکز قدرت در دست خود، موج سواری های چندش آورش بر روی برخی شعارهای رقبایش و حساسیتی که بدلیل عدم پای بندی به پاره ای هنجارهای جا افتاده نهاد ریاست جمهوری در افکار عمومی فرانسویان بوجود آورده است، همه و همه دست بدست هم داده و انتخابات فرانسه را به چالش بزرگی برای او و حزبش و نیز بخش مهمی از طبقه حاکم و از جمله سرمایه مالی و بانک های حامی او تبدیل کرده است. همسوئی همراه با رقابت سارکوزی با شعارهای شبه فاشیستها نظیر مسأله مهاجرت، که زمانی لوپن او را به دزدی شعارهای حزب خود متهم کرده بود، برکسی پوشیده نیست. مجموعه این مسائل دست بدست هم داده و صف آرائی داغ انتخاباتی را بوجود آورده است. نتیجه دور اول انتخابات تقریباً با آنچه که در اکثر نظرسنجی های متعدد پیش بینی می شد مطابقت داشت. در دور اول "سوسیالیستها" با اندک اختلافی پیش افتادند و در میان سایر طیف ها، آراء راست افراطی و تاحدی جبهه چپ با کاندیداتوری (ژان لوک ملانشون) قابل توجه بود. گرچه ملانشون آنطور که در پارلیس رأی آورد به عنوان نفر سوم، نتوانست در سطح سراسری بدست آورد و جبهه چپ با کمی بیشتر از ۱۱٪ در جایگاه چهارم پس از راست افراطی و کاندیدش مارین لوپن قرار گرفت.

مبارزات درون سیستمی یا علیه سیستم؟

گرچه چپ های فرانسه در این دوره با توجه به بحران گسترده سرمایه داری و چالش هایی که راستها و نظام سرمایه داری با آن مواجه شده اند و با توجه به برآمد فضای ضد سرمایه داری، با شعارهای بالنسبه رادیکال تری جوانان به مبارزه ضد سرمایه داری، با شعارهای بالانسبه رادیکال تری در مقایسه با گذشته وارد صحنه رقابت انتخاباتی شده اند، اما واقعیت آن است که این مبارزات علیرغم داشتن برخی رنگ و بوهای ضد سرمایه داری و ضد سیستمی و دادن شعارهایی چون جمهوری اجتماعی ششم، هم چنان درون سیستمی بوده و در چهارچوب سازوکارها و زمین بازی نظام سرمایه داری صورت می گیرد. سرمایه داری برای تأمین نرخ سود بیشتر و در کشاکش بحران و مبارزه طبقاتی و تثبیت موقعیت خود، دایماً در تلاش برای بازتولید خود قرار دارد و این کار را اساساً از طریق استثمار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و روشنفکران، و ایجاد ساختارهای سلسه مراتبی و تحت کنترل خود به عمل می آورد. در همین رابطه از مکانیزم رقابت های انتخاباتی و احیاناً دست بدست شدن قدرت سیاسی در محدوده بازیگران و فاداربه اساس نظام سرمایه داری، هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی و روانه

ساختن مبارزات ضد سرمایه به شن زارها نهایت بهره را می گیرد. تناوب و چرخش قدرت صوری (بین راست و سوسیال دمکراسی) در این سیستم تنها برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام صورت می گیرد. این تجربه نه فقط در فرانسه در طی دهه ها به اثبات رسیده است و یک تجربه تاریخی مسلم است، بلکه در سایر نقاط جهان چون انگلیس و آلمان و ایتالیا و اسپانیا و یونان و... هم محک خورده است (در آمریکا این گردش قدرت بین نخبگان سیاسی طبقه حاکم با مشخصات و رنگ و بوی دیگری که معرف مدل نوع آمریکائی دوحزبی لیبرال و محافظه کار است پیش برده می شود). واقعیت آن است که نقش سوسیال دموکراتها بویژه در طی چند دهه اخیر تعرض نئولیبرالیسم، جز خدمت بی ریا و تمام عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران و بویژه کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. این نقش ارتجاعی و ضد انقلابی را در یونان توسط حزب "سوسیالیستی" که برای مدت طولانی در قدرت بودند، بویژه در سالهای اخیر و در مواجهه با بحران و سرکوب شورش مردم یونان شاهد بودیم. در اسپانیا و در آلمان شرودر و در انگلیس بلر و... همه جا شاهد آن بودیم که آنها خود تبدیل به پیش برندگان قهار سیاستهای نئولیبرالی شدند. اگر یک مبارز ضد سرمایه داری نخواهد با سرمایه داری کنار بیاید و به رفم های جزئی و ناپایدار و عموماً نمایشی و مقطعی آن دل خوش کند، و نخواهد چشم خود را بر عملکرد واقعی و تجربه شده سوسیال دموکراتها به بندد، هرگز نمی تواند باین گونه جریانات برای ایجاد تحول و تغییر در سیستم حاکم دخیل به بندد و اسب خود را به گاری آن ها به بندد.

مدل فرانسوی صف آرائی انتخاباتی البته ویژگی های خود را هم دارد، اما خارج از کارکرد عمومی آزمون کلی سوسیال دموکراسی اروپا نیست. تجارب گذشته خود فرانسه و از جمله نخست وزیری ژوسبن ویا پیش از آن نیز همین واقعیت را تأیید می کند. در این گونه صف آرائی های انتخاباتی و غیر انتخاباتی معمولاً دوحزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه ها و حداکثر در شتاب پیشبرد سیاستهای مشترک، در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. در کنار آنها طیف رنگارنگی از سازمانها و احزاب کوچکتر در هر دو سو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسوئی و بده و بستان با جریانات نزدیک به خود برای بدست آوردن سهمی از قدرت تلاش می کنند.

در واقع راست به مثابه نماینده تیپیک و تمام عیار طبقه سرمایه داری، سیاست های خود را به جامعه دیکته می کند و تا آنجا که می تواند

خود مجری مستقیم آن است. و وقتی هم با بحران وامواج نارضایتی (که در نظام سرمایه داری اجتناب ناپذیر است) مواجه می شود و قادر به ماندن نیست، از طریق مکانیزم های انتخاباتی جای خود را به فراکسیون دیگری از کمپ بورژوازی با چهره بزرگ شده می سپارد. و آنها نیز همان سیاست های جناح راست را که در اصل توسط طبقه سرمایه دار دیکته شده است به پیش می برند. با این تفاوت که با زدن ماسک سوسیال دموکراسی و شبه چپ بر چهره خویش، و با خیانت به وعده و وعیدهای داده شده، صفوف طبقه کارگرو سائیر لایه های معترض و جنبش چپ را متشتت و غیر مؤثر می کنند. و باین ترتیب است که سرمایه داری جویبارهای مبارزه طبقاتی در حال گسترش را بطور سیستماتیک به شن زارها کانالیزه می کند.

چپ و گرداب تباه کننده!

وقتی این سؤال مطرح میشود که رمز و راز ماندگاری سرمایه داری چیست و چه گونه علیرغم این همه بحران و نارضایتی سلطه خود را حفظ و بازتولید می کند؟ بسیاری از چپ های رفرمیست، فیلسوفانه شانه بالا انداخته و از سر لاقیدی و بی مسئولیتی آن را به فقدان آلترناتیو و عدم آمادگی طبقه کارگر نسبت داده و به توجیه معقول جلوه دادن گزین بد در برابر دترو بازی در بساط بورژوازی می پردازند. غافل از آن که آلترناتیو از آسمان و بصورت یک پارچه نازل نمی شود و اگر راست می گویند، قاچ زین را به چسبند و خود به مثابه بخشی از آن آلترناتیو در پراتیک عملی و نظری، مشی مستقل پیشه کرده و از مشارکت در چرخه بازتولید نظام خود داری ورزند. تنها باین ترتیب است که سرمایه داری می تواند در اوج بحران ها و نارضایتی ها که مورد سؤال و حمله عمومی قرار می گیرد، مجدداً خود (با چهره بزرگ شده و یا غیر بزرگ شده) آلترناتیو خویشتن می شود و هر بار از نو سر بلند می کند. در این فرایند بازتولید (از جمله انتخابات)، متأسفانه بخشهای وسیعی از چپ که خود را رادیکال و ضد سرمایه داری می نامند، با الصاق خود به چرخه بازتولید سیستم موجود به بخشی از مصالح آن تبدیل می شوند. امری که در فرانسه امروز می گذرد مصداق کاملی از همین وضع است. توجیه این سیاست به عنوان جذب پایگاه توده ای، عذر بدتر از گناه بوده و هیچ تغییری در این واقعیت بوجود نمی آورد. چرا که آنها در اصل برای بورژوازی و رفرمیسم پایگاه توده ای بوجود می آورند و از قضا چنین پایگاهی هر چه قدر گسترده تر باشد وجه رفرمیستی این گونه احزاب و سازمانها بیشتر می شود. حتی یک مورچه در حمل دانه بسوی لانه خود اگر در مسیری با دشواری و موانع مواجه شود، تلاش می کند در حرکت های بعدی مسیر خود را عوض کند. با این همه، چه حکمتی است که طی دهها

سال و بیش از آن، سوسیال دموکراتها و طیف های دیگری از چپ ها که این راه را آزموده اند و عواقب آن را با گوشت و پوست خویش لمس کرده اند، اما هم چنان اصرار به بازی در زمین بورژوازی دارند، و "انتخابات" آزمون و پراتیک اصلی آنها را تشکیل می دهد.

واقعیت آن است که داشتن برخی ادعاهای ضد سرمایه داری کافی نیست. اگر این ادعاها در عمل و پراتیک اجتماعی نتواند تبدیل به مشی و استراتژی ضدسیستمی و تاکتیک های منبعث از آن شود، دارندگان چنین ادعاهائی دارند در چرخه بازتولید سیستم سرمایه داری عمل می کنند. از همین رو است که چپ و هر مدعی ضد سرمایه داری باید دایما از خود به پرسد که چه نقشی در بازتولید سیستم حاکم دارد و چگونه می توان از آن فاصله گرفت؟.

وقتی آقای ملانشون- به نمایندگی از جبهه چپ- بلافاصله پس از برگزاری انتخابات دور اول در میان هواداران خود در پاریس می گوید " من از شما تقاضا می کنم ششم مه، بدون اینکه در مقابل (رأی خود) چیزی بخواهید، برای فراهم ساختن زمینه شکست سارکوزی درنگ نکنید، گویی برای پیروزی خود من در انتخابات شرکت می کنید"، نه فقط بروشنی گروگان بودن جبهه چپ توسط اردوی رفرمیسم را به نمایش می گذارد، بلکه نشان میدهد که او و احزاب حامی اش چنان در این بازی فی الواقع باخت باخت، ممارست پیدا کرده اند و با اصطلاح درس خود را حفظ اند که نیازی به تصمیم گیری از طریق گشودن بحث با بدنه برای تصمیم گیری حول موقعیت کنونی نمی بینند. گوئی که میلیونها رأی دهنده به شخص وی رأی داده اند و نه به مطالبات و خواستههای خود که اکنون باید از آنها بگذرند! در هر حال جمع کردن ناراضی ترین بخش جامعه و طبقه کارگر و روشنفکران و ریختن سخاوتمندانه آن در سبد حزب سوسیالیست در برابر سازکوزی (که آئینه تمام نمای این نوع صف آرائی های انتخاباتی است)، بخوبی آچمز شدگی این چپ و پیوندش با سیستم حاکم برجامعه و مشارکت حتی فعال در چرخه بازتولید بورژوازی و وضعیت موجود را به نمایش می گذارد. مطابق این چرخه: در صف اپوزیسیون در وجه عمده، این چپ سوسیال دموکرات و وفادار به نظام است که معمولا بیشترین آراء مردم ناراضی را در سبد خود جمع کرده و آن را در خدمت طبقه بورژوازی و نجات نظام از بحران قرار می دهد (این چپ معمولا در مواقعی که در قدرت نیست و جامعه بحرانی است، شانس صعود دارد و وقتی هم در قدرت است، موقعیت خود را از دست داده و برای مدتها به محاق می رود). سپس نوبت حلقه های بعدی و کوچکتر و از جمله چپ مدعی مبارزه ضد سرمایه داری فرامیرسد که نقش خود را در تکمیل این چرخه بازتولید

ایفاء کنند. آنها نیز علی القاعده و به سهم خود، آراء ناراضی ترین و رادیکال ترین بخشهای جامعه را جمع کرده و احیاناً در طی دادوستدی تحویل احزاب سوسیال دموکرات (و شبه چپ ها) می دهند. جالب است که این بار دادوستد مزبور ظاهراً بدون هرگونه چشم داشت و قید و بندی صورت می گیرد و این درحالی است که حتی رقیب راست افراطی نیز حاضر نشده است آراء خود را این چنین سخاوتمندانه به ثمن بخش بفروشد. بهر حال این نوع زنجیرشدگی به سیستم، نتیجه اجتناب ناپذیر استراتژی معطوف به سیستم و از جمله مشارکت در قدرت، گیرم به صورت غیرمستقیم، نشانه استیصال، دنباله روی و نداشتن افق است. و این سؤال را در برابر همه قرار می دهد که چرا آراء چهارمیلیون از ناراضی ترین و آگاه ترین بخش جامعه، طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران، بجای تقویت مواضع سوسیال دموکراسی و ترمیم چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی دستخوش بحران، در خدمت تقویت مبارزات ضدسیستمی و ضد سرمایه داری قرار نگیرد؟. لااقل جبهه چپ می توانست صراحتاً اعلام کند که اولاً به هیچ وجه قصد مشارکت در قدرت سیاسی را (نه فقط از سرتاکنیک و بازی های رایج سیاسی) ندارد. ثانیاً مطالبات مشخص و قاطعی را در برابر سوسیال دموکراتها قرار می داد و حمایت خویش را مشروط به پذیرش و برآورده کردن آنها می کرد. تنها در این صورت بود که همه می دیدند که این جبهه مصمم به پیش برد اهداف مستقل خود بوده و حاضر به معامله بر سر مطالبات کارگران و زحمتکشان نیست و سوسیال دموکراتها نیز با خیال آسوده نمی توانستند به سازش با جناح راست و سیاستهای آن، که همواره محتمل ترین شق است، مبادرت ورزند. در برابر اگر با قلم گرفتن همه پارامترهای دخیل در آفرینش لحظه و نادیده گرفتن گزینش های خارج از بساط بورژوازی، یعنی آن جریان مبارزه طبقاتی که فارغ از بساطی که بورژوازی برای مسخ و کنترل کردن آن چیده است، بخواهیم با دراماتیزه کردن وضعیت، صرفاً گزینه سازکوزی یا اولاندا را در برابر خود قرار دهیم، بناگذیر همیشه در همان جاده ای خواهیم راند که بورژوازی برایمان ساخته است. در این صورت دیگر داشتن افق و استراتژی معطوف به سوسیالیسم نیز بی معنا خواهد بود. والبته نتیجه هم چیزی جز ایفاء نقش اپوزیسیون درون نظام و نه اپوزیسیون نظام نخواهد بود.

چپ با کدام استراتژی؟

تا موقعی که چپ بجای عمل و استراتژی واقعا مستقل به بازی در بساط بورژوازی سرگرم است، چه خود آگاه باشد و چه نه، کاری جز رساندن سوخت به معرکه انتخاباتی (و غیر انتخاباتی) بورژوازی، بازتولید آن و بردن

کارگران حامی خود به سوی سراب، انجام نمی دهد. چپ برای خروج از این گرداب تباه کننده چه می تواند بکند؟. قبل از هرچیز به عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم از تجربیات سترون وشکست خورده گذشته مبنی بر مشارکت (مستقیم و غیرمستقیم) در ماشین قدرت به امید تحول جدی در وضعیت، بجای درهم شکستن آن را، بگیرد. چپ قبل از هرچیز باید با شهامت کامل دندان طمع مشارکت در قدرت را بکشد. هیچ چیز بیش از این سخن مبتذل و بدیهی انگاشته جامعه طبقاتی و احزاب متعلق به آن که گویا وظیفه حزب مبارزه برای کسب قدرت است، بیانگر مسخ شدگی چپ و حل شدگی آن در سیستم نیست. چپ تا جامعه طبقاتی دائر است کارکردی جز مبارزه علیه قدرت و ضد قدرت بودن ندارد. نباید فراموش کرد که مقوله قدرت اساسا در جاداشدگی از صاحبان و مولدین واقعی آن، چه بشکل مصادره و یا تفویض باصطلاح از نوع رضایتمندان اش به دیگران، معنای دهد و گرنه با وحدت سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی، بیگانه شده و سرکوبگر (از جمله دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که دموکراسی صوری، نمایندگی و "دمکراسی غیرمستقیم" نامیده می شود، در ماهیت خود و در تجارب تاریخی مکرر، معنایی جز تفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذار شد، علیرغم همه شرط و شروط های حقوقی اغواکننده و صوری، غیر قابل کنترل و سرکوبگری می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز "خود حکومتی" کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت" نیست. چپ وظیفه ای مهمتر از بارور ساختن نظری و عملی "خود حکومتی" به مثابه آلت رناتو سرمایه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیر درهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود:

الف- دو محور اصلی این استراتژی عبارت است از راهبرد دموکراسی مستقیم، مشارکتی و فراگیر (هم دموکراسی سیاسی و هم اقتصادی) و در تاکتیک و مبارزه عملی، تمرکز عمده بر مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم در تمامی سطوح خرد و کلان (برای خروج از چرخه باز تولید سرمایه داری). برای این اساس تقویت اقدام مستقیم و دامن زدن به آن برای کنترل زندگی و بیرون کشیدن آن از چنگ سلطه بورژوازی، در کارخانه ها و محله ها و خیابان ها و مدرسه ها و دانشگاهها و تمامی مؤسسات آموزشی و خدماتی، از طریق تشکیل مجامع عمومی، وظیفه اصلی این چپ را تشکیل می دهد. دموکراسی مستقیم و مشارکتی پادزهر قدرت و باطل السحرافسون بورژوازی است. درهم شکننده مرزهای

تصنعی و ساخته و پرداخته شده شده بورژوازی بین حوزه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است.

ب- بی تردید مبارزه برای اصلاح واقعی در این رویکرد وجود دارد، اما در خدمت این استراتژی است و نه برعکس، و بنا بر این چه باید بشیوه خود یعنی با اتکاء بر فشار از بیرون و نه از طریق مشارکت اخته کننده در چرخه سیستم، آنرا انجام بدهد. شرکت در کارزار انتخاباتی و پارلمان ها- در صورتی که توسط خود جنبش ضروری تشخیص داده شود، تنها به عنوان یک تاکتیک فرعی با هدف افشای بورژوازی، تقویت گفتمان ضد سیستمی و برای تحمیل مطالبات معین می تواند صورت گیرد. و بهمین دلیل تا آنجا مجاز، امکان پذیر و مفید است که بر نیروی واقعی فشار بیرون به سیستم متکی باشد.

خلاصه:

آنچه که بخش وسیعی از مدعیان چپ را آچمز و مجاب به شرکت در چرخه باز تولید سیستم می کند، همانا افسون رئال پلتیک است که با منطق گزین بین بد و بدتر، گزینه هائی که بورژوازی در مقابلش قرارداد داده، آذین بندی شده است. منطقی که در مورد فرانسوی ها باین شکل صورت بندی می شود: "فرانسوی ها دور اول با قلبشان رأی میدهند و در در دوم با عقلشان"! بدبختانه پیدایش راست افراطی بر این افسون شدگی افزوده و سبب می شود که حتی چپ ها از ترس مرگ خودکشی کرده و آراء خود را- بدون هیچ ناراحتی وجدان- حتی به کیسه شیراک ها و امثال او بریزند! در حالی که اگر چپ گریبان خود را از این افسون شدگی برهاند، بستروا فوق های دیگری برای حرکت پدیدار می شود.

اجازه دهید یک لحظه در نزد خود بدترین سناریو را به تصویر بکشیم: فرض کنید که راستهای افراطی به جای شیراک و سازکوزی ها قدرت را در دست بگیرند. آنگاه چه می شود؟ اگر بورژوازی با چهره واقعی تروکمتر روتوش شده مانند ماری لوپن سکانداریت ماشین دولتی شود، تازه آغاز بحران مضاعف در نظام است. چرا که مبارزه طبقاتی را بشدت تشدید کرده وصف آرائی های سنتی بورژوازی را بهم ریخته و فرصت می دهد که جنبش کارگری و چپ در رادیکال ترین وجه خویش به صحنه درآید. در جهان امروز یعنی عصر جهانی شدن و عصر ارتباطات و اطلاعات، نقش آفرینی دولت-ملت های دوران هیتلری که بخواهد جهان را به توبره بکشد تمام شده است و حضورشان به مثابه سکاندار، جزا ختلال در انباشت سرمایه (برخلاف فاشیسم هیتلری) نخواهد بود. علاوه بر این لوپن ها و امثال او چه خواهند کرد که جناحهای دیگر بورژوازی آن را انجام نمی

دهند و یا نخواهند داد. برعکس آنها نیز از برگ مهاجرت و نظایر آن برای اهدافشان سود خواهند جست، منتها سنجیده تر و موفق تر از امثال لوپن ها. برخی سیاست های دیگر چون خروج از حوزه یورو نه فقط ممکن نیست، بلکه بحران را در فرانسه سراسری می کند. بنابراین این راست اگر هم به قدرت برسد و اگر اصرار بر اهداف خود داشته باشد، کاری جز کم کردن گور خود نخواهد داشت.

مهم آنست که رقابت ها وصف آرائی های درون کمپ بورژوازی نتواند استراتژی مستقل چپ را تحت الشعاع خود قرار بدهد. بگذار ما نیروی خود را - هر مقدار که باشد - برای اهداف و مسیر مستقل خود بکار گیریم و بذره های خود را نه در خاک شوره زار آنها بلکه در زمین متعلق به خودمان و در خدمت مبارزه طبقاتی ییافشانیم. اگر روزی کارگران و زحمتکشان وهمه شهروندان ناراضی از سیستم و از جمله چپ ها تصمیم بگیرند، حرکت مستقل خود را انجام دهند و به آنها و سایر مدافعان سیستم رأی ندهند، در واقع بساط آنها بهم ریخته و ابتکار عمل از دست شان خارج شده و به اردوی مقابل منتقل می شود. اما این رویداد هم در یک روز فرخنده اتفاق نخواهد افتاد بلکه راه آن از هم اکنون توسط رادیکال ترین نیروهای ضد سرمایه داری هموار می شود. چپ اگر بخواهد نیروی واقعاً ضد سیستم را بسیج کند، آن را تنها می تواند حول استراتژی و تاکتیک مستقل خود و پیرامون خواسته ها و مطالبات واقعی جنبش انجام دهد. و بر اساس همین نیروی مستقل و مطالبات مستقل است که می تواند به نیروهای دیگر نیز فشار وارد کند بدون آنکه نیازی به مشارکت در بازی آنها و گرفتن سهمی از قدرت داشته باشد.

۱۲-۰۲-۱۳۹۱ ۲۰۱۲-۰۵-۰۱

<http://taghi-roozbeh.blogspot.de>

جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران

فرهنگ قاسمی



متأسفانه همیشه برخی برای دستیابی به آلترناتیو، راه و روش‌هایی را انتخاب کرده اند که یا به دامن قدرتهای بیگانه افتاده اند و یا آن را در چارچوب حاکمیت جمهوری اسلامی جستجو کرده اند و تن به ذلت قانون اساسی آن و ولایت فقیه داده اند.

فراموش نکنیم که ما در تمامی تاریخ شاهنشاهی ایران فقط یک کورش داشته‌ایم که به درستی از حقوق انسان‌ها سخن می‌گوید و یک کریمخان زند داشتیم که با تدبیری شایان توجه خود را وکیل‌الرعیایا و نه شاه نام نهاد. وانگهی، متأسفانه در همین تاریخ ایران به ندرت می‌توان پادشاهی را جست که عاقبت به خیر شده باشد... اگر رضا خان سردار سپه به پست رئیس‌الوزرایا اکتفا یا اعلان جمهوری می‌کرد، شاید آینده ایران به شکل دیگری رقم می‌خورد و عاقبت کارش و همین‌طور، عاقبت کار محمدرضا شاه پهلوی به آن جا نمی‌رسید که رسید.

بخش یکم

فقط در سال‌های اخیر نیست که بسیاری از سازمان‌های ایرانی مخالف جمهوری اسلامی به ضرورت همبستگی مخالفان رژیم اعتقاد پیدا کرده اند و برای این همکاری‌ها برنامه‌هایی ارائه نموده، گام‌های مثبتی نیز برداشته اند ولی متأسفانه راه به جایی نبرده اند. اگرچه در اندیشه ایجاد آلترناتیو بوده اند اما هنوز بدان دست نیافته اند. متأسفانه همیشه برخی برای دستیابی به آلترناتیو، راه و روش‌هایی را انتخاب کرده اند که یا به دامن قدرتهای بیگانه افتاده اند و یا آن را در چارچوب حاکمیت جمهوری اسلامی جستجو کرده اند و تن به ذلت قانون اساسی آن و ولایت فقیه داده اند. در عرض این سی و اندی سال دیدیم که این هر دو راه اشتباه محض بودند؛ زیرا نه با توسل به قدرت خارجی می‌شود مستقل عمل کرد و نه از آن امام و امام زاده هایش معجزه‌ای بر خواهد برخاست. بلکه اپوزیسیون تنها باید با اتکا به نیروی فعال سازنده خود و با همبستگی ملی جمهوریخواهان مستقل و آزادی‌خواه این کار را به ثمر برساند و بداند اگر درست عمل کند اعتماد مردم را جلب خواهد نمود.

در وضعیت اجتماعی امروز جامعه ما برای این تلاش دو مسئله مهم را باید درم نظر قرار داد. از یک سوی ما جامعه‌ای به اندازه کافی متحزب نداریم که در آن احزاب بتوانند نقش تعیین‌کننده بازی کنند،

و از سوی دیگر در همین جامعه افراد غیر تشکیلاتی و علاقمند به فعالیت سیاسی کم نیستند؛ کسانی که حاضرند فارغ از ملاحظات عقیدتی و مذهبی و فرهنگی و قومی برای رها ساختن ایران از شرایط کنونی وارد عمل شوند. به عبارت دیگر در جامعه ما هم احزاب و سازمان‌ها و انجمن‌های سیاسی و مدنی وجود دارند و هم افراد. با توجه به این ملاحظه شاید مناسب باشد که تشکیلات این تلاش شکلی از یک جبهه فراگیر باشد که بتواند هم افراد غیر متحزب اما فعال و هم سازمان‌های سیاسی و انجمن‌های گوناگون اجتماعی و حقوق بشری را در درون خود جای دهد.

بیهوده نیست که بشریت همواره از آزادی سخن گفته است و از این اصل مهم دفاع کرده است؛ آزادی در هر جامعه‌ای به ویژه در جامعه استبداد زده ما اصل، و انتخابات آزاد وسیله‌ای برای به قدرت رسیدن حاکمیت ملت است. بنابراین تمامی مبارزات ما باید معطوف به دفاع از آزادی‌ها و کلیه شرایط لازم برای تحقق انتخابات آزاد باشد. مبارزه برای این شرایط به معنای سرنگونی جمهوری اسلامی و تمام ساز و کارهایش در حاکمیت موجود است و در حالی که شعار دادن در مورد آزادی انتخابات بدون پافشاری بر مطالبه این شرایط مفهومی غیر از مصالحه با حاکمیت جمهوری اسلامی و جستجوی راه حل از درون رژیم که غالباً پرهزینه و بی‌ثمر است نخواهد داشت. اگر این شرایط به وجود آید و استمرار پیدا کند هیچ قدرتی به هیچ بهانه‌ای نخواهد توانست خود را به مردم تحمیل کند.

نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران

نمی‌توان سخن از ایجاد قدرت جانشین در شرایط استقرار آزادی کرد و به امر طرفداران پادشاهی در ایران نپرداخت؛ حداقل نویسنده این سطور در نوشته‌هایش همواره به این موضوع نظر داشته است. مقدمتا باید بگویم که برخورد من با مسئله پادشاهی در ایران به هیچوجه شخصی نیست و من با آقای رضا پهلوی هیچ خصومت شخصی ندارم به باور من در یک نگاه گسترده و وسیع به عناصر تشکیل دهنده مخالف جمهوری اسلامی ایران، پاره‌ای موارد مثل کوشش او برای به دادگاه کشیدن خامنه‌ای تأیید پذیر و پاره‌ای دیگر مثل کمک خواستن و تقاضای همکاری از اسرائیل و آمریکا و یا هر قدرت خارجی دیگر مردود است. اما او را از این جهت مخاطب قرار می‌دهم که رهبری طرفداران پادشاهی در دست دارد و چون رهبری او جنبه انتخابی ندارد و انتصابی بوده و بیشتر به مناسبت رابطه خانوادگی می‌باشد از نظر من این نوع رهبری در ذات خود با حاکمیت ملت مابینت دارد. علاوه بر

این، در این سی سال گذشته فعالیت سیاسی آقای رضا پهلوی از تداوم و سرسختی لازم و کافی برخوردار نبوده است که او بتواند اعتبار رهبری عملی قدرت جانشین جمهوری اسلامی ایران را کسب کرده باشد. مع الوصف اگر قرار باشد رژیم سلطنتی در ایران روی کار آید از آنجا که برای سلطنت رقابتی وجود ندارد، همواره این خطر وجود دارد که او بدون کوچک ترین رقابتی، شانس پادشاه شدن را خواهد داشته باشد. نباید فراموش کرد که در اثر روی کار آمدن رژیم پادشاهی یکی از ستون‌های حاکمیت ملت یعنی حق آزادی مردم درانتخاب رهبری از بین خواهد رفت. بی‌تردید عده‌ای هستند که ادعا خواهد کرد که پادشاه در اداره مملکت مشارکت نخواهد کرد و این کار را به دولت و وزیران خود خواهد سپرد. این گونه تحلیل‌های در شرایط اجتماعی امروز و تاریخ ایران به دوردست واقعیت است کسانی که او را به بازگشت رژیم پادشاهی در ایران تشویق و ترغیب می‌کنند بی‌تردید سر دوستی با او ندارند.

فراموش نکنیم که ما در تمامی تاریخ شاهنشاهی ایران فقط یک کورش داشته‌ایم که به درستی از حقوق انسان‌ها سخن می‌گوید و یک کریمخان زند داشتیم که با تدبیری شایان توجه خود را وکیل‌الرعا یا و نه شاه نام نهاد. وانگهی، متأسفانه در همین تاریخ ایران به ندرت می‌توان پادشاهی را جست که عاقبت به خیر شده باشد... اگر رضا خان سردار سپه به پست رئیس‌الوزرای اکتفا یا اعلان جمهوری می‌کرد، شاید آینده ایران به شکل دیگری رقم می‌خورد و عاقبت کارش و همین‌طور، عاقبت کار محمدرضا شاه پهلوی به آن جا نمی‌رسید که رسید.

متأسفانه در جامعه ما تاکنون نقش سلطنت چنین بوده است و علت آن هم کمبود فرهنگ دموکراسی و آزادی خواهی باید بوده باشد. اگر در تاریخ ایران حاکمیت مبتنی بر سلطنت به رشد دموکراسی و آزادی‌خواهی کمک نکرده است شاید به این علت باشد که حکومت موروثی در ذات خود تبعیض‌گرا است و تاروپود فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ما طوری رقم خورده است که استبداد طلب است. پس نباید در انتظار معجزه بود، بلکه باید کوشید ابزار و امکاناتی که مشارکت مردم را در تعیین سرنوشت خودشان فراهم می‌کنند افزایش داد که عمده‌ترین آن‌ها آزادی انتخابات با قبول اصل بدیل‌گرایی است.

ما در اینجا نسبت به دموکرات و آزادی‌خواه بودن آقای رضا پهلوی قضاوت نمی‌کنیم. اما اگر فرض را بر این بگذاریم که او آزادی خواهی و دموکرات باشد، ضوابط و روابط و سازوکارهای قدرت به ویژه سنت

پادشاهی در ایران و موقعیت کشور ما در منطقه و در جهان طوری است که او تبدیل به تصمیم گیرنده تنها خواهد شد. پس چاره ای غیر از اطاعت از قدرتهای بزرگ و وابستگی به آنها نخواهد داشت، پس آزادی و استقلال و دموکراسی مرتباً زیر فشار و خطر از بین رفتن قرار خواهند گرفت. تنها چاره نیفتادن در این تله سهمگین وابستگی، بدیل گرایی در رهبری کل جامعه می‌باشد به شکلی که مردم بتوانند با بهره‌گیری از تمامی آزادی‌های لازم برای برگزاری یک انتخابات آزاد و عادلانه وارد عمل شوند و افراد مورد نظر خود را برای مدتی معین و مشخص انتخاب کنند.

اگر قصد آزادیخواهی و کمک به رشد آزادی در ایران و بنا نهادن اصل حق و مسئولیت انسان‌ها در جامعه ایرانی است آیا بهتر نیست آقای رضا پهلوی مسیری را طی نکند که اشتباه بودنش در گذشته ثابت شده است؟ اگر قصد شاهزاده خدمت به ایران و مردم ایران است بایستی بپذیرد که تحول عظیم گذار از شاهنشاهی به جمهوریت یک تحول اجتماعی و سیاسی و فرهنگی برای جامعه ما محسوب می‌شود. تغییر نظام از شاهنشاهی به جمهوری در اثر جانفشانی‌ها و فداکاری‌های مردم و روشنفکران سرزمین ما برای دست یافتن به یک نظامی جمهوری مبتنی بر دموکراسی و آزادی و استقلال بود که متأسفانه به کژراهه رفت و به حاکمیت دین و مذهب مبدل شد. نظامی اسلامی حاکم بر ایران نظامی است که تمامی اصول جمهوریت را زیر پا گذارده رفتار و کردار او دال بر بی‌ارزش بودن نظام جمهوری و بازگشت به سلطنت نمی‌تواند باشد. این امر تنها شامل میهن ما نمی‌باشد بلکه غالب جوامع در این رهگذرهای رشد و تحول هزینه‌های بسیار کلان پرداخته اند میهن ما از این امر مستثنی نیست و شور بختانه شاید میهن ما مجبور بشود برای حفظ این تحول اجتماعی بیش از این‌ها تحمل خسارت و بدبختی بکند.

اگر کمی انصاف داشته باشیم باید بپذیریم که رژیم پادشاهی در ایران از بین رفت است و رژیم جمهوری اسلامی سال‌های آخر عمر خود را می‌گذراند و امروز ما در دوران تحول اجتماعی و فرهنگی سیاسی تازه ای یعنی در مرحله گذار از حاکمیت مذهب و دین به حاکمیت ملت هستیم تنها همراهی شفاف آقای رضا پهلوی با جمهوریخواهان و دفاع او از جمهوریت می‌تواند یکی از شکاف‌های موجود بین اپوزیسیون را از بین ببرد و به پیروزی مردم ایران کمک کند. این موضع‌گیری اگر انجام شود حسن نیت او را در خدمتگزاری به این تحول اجتماعی نشان خواهد داد و بدون شک بسیار مورد توجه مردم ایران و اپوزیسیون اعم از اپوزیسیون فعال یا اپوزیسیون غیرفعال، در داخل و خارج از کشور

قرار خواهد گرفت و او در میان مخالفین رژیم جمهوری اسلامی ارج و منزلتی خواهد یافت که شایسته یک انسان آزاد و معتقد به حقوق بشر و طرفدار جدایی دین و دولت است.

تنها در اثر چنین شرایطی است که آقای رضای پهلوی احتمالاً می‌تواند کمک شایسته‌ای به رشد و تحول جامعه کرده و در امر بدست آوردن آزادی و استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران و احترام به حقوق بشر و رعایت لائیسیته و سکولاریسم و بازگرداندن حقوق مردم ایران به آنان مفید واقع شود. در این صورت هم او زندگی مثمرتری خواهد داشت و هم ملت ایران در راه رشدی شرافتمندانه گام خواهد برداشت و هم جوانان میهن ما از جمله فرزندان آقای رضا پهلوی در اقصی نقاط دنیا پراکنده و در بدر نخواهند شد.

بخشی از جمهوریخواهان ایران اخیراً سندی را تحت عنوان پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران انتشار داده اند امضاکنندگان این پیمان کوشش دارند گام‌های مثبتی را در راه همبستگی جمهوریخواهان مستقل ایران بردارند و به امر تشکیل یک آلترناتیو جمهوریخواه مستقل و آزادی‌خواه کمک کنند ما در بخش دوم این‌نوشته کوشش خواهیم کرد در مورد نقش جمهوریخواهان مستقل و آزادی‌خواه در ایجاد دموکراسی و حاکمیت ملت در ایران پیشنهاداتی را به جامعه اپوزیسیون جمهوریخواه سکولار و لائیک و دموکرات ارائه دهیم .

ادامه دارد...

پیمان همبستگی ملی جمهوریخواهان برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

با ارج نهادن به جنبش‌ها و مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران در صد سال گذشته، ما ایرانیان آزادیخواه و دارای اندیشه‌های گوناگون که خواهان دگرگونی بنیادین در میهن مان و پایان بخشیدن به رژیم جمهوری اسلامی و هر گونه رژیم استبدادی و دیکتاتوری می‌باشیم، برای پیشبرد دموکراسی و پشتیبانی از جنبش مردم در راستای دستیابی به این هدف، تلاش و کوشش گسترده و هماهنگ را لازم میدانیم. برای گذر از تنگناها و موانع در راه استقرار دموکراسی در ایران، پایه‌ها و روشهایی را که محتوی پیمان همبستگی ما هستند، برای نقد و بررسی و گسترش همکاری‌ها به هم‌میهنان و جامعه ایرانی به شرح زیر

اصول پیمان همکاری ما

۱. آزادی

ما برقراری آزادی را هدف مبارزات خود میدانیم. ما همچنین پایبندی خود را به اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه پیمانهای بین المللی وابسته به آن که در آنها از جمله آزادی عقیده، اندیشه، بیان، قلم و تصویر، آزادی دین و وجدان، آزادیهای مدنی، آزادی احزاب، سندیکاها، کانونها، انجمنها، آزادی تظاهرات و اعتصابات، آزادی پوشش، لغو هرگونه تبعیض جنسی و تأمین برابری حقوق زنان با مردان، عدم مداخله دولت در زندگی خصوصی و شخصی شهروندان. به رسمیت شناختن برابری حقوقی همه شهروندان بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های نژادی، جنسیتی، قومی، زبانی، مذهبی و شیوه های زندگی فردی تصریح شده است، اعلام می‌نماییم.

۲. استقلال

سرنوشت ایران توسط مردم ایران و نمایندگان منتخب آنان تعیین میشود و کلیه تدابیراتخاذی و سیاستگذاریها بایستی تابع نظر مردم بوده و ناقض حقوق اساسی و حقوق فردی و عمومی ملت نباشند و هیچ دولت یا قدرت خارجی حق دخالت چه مستقیم و چه غیر مستقیم در حاکمیت مردم را ندارد.

۳. دموکراسی

ما خواهان دموکراسی به این معنی که کلیه قوای مملکت ناشی از اراده ملت و اراده ملت بالاترین قدرت در جامعه است که از طریق آرای آزاد مردم اعمال میشود، هستیم. از شرایط اساسی تحقق حاکمیت ملت تدوین و تصویب یک قانون اساسی دموکراتیک است که در آن حقوق و آزادی های مردم منظور و ضمانتهای اجرائی آن مشخص شده باشد.

۴. برابری در مقابل قانون

همه افراد جدا از جنسیت، قومیت، اصل و نسب، نژاد، زبان، زادگاه و منشاء و عقیده و ایمان، باورهای مذهبی و سیاسی از حقوق برابر برخوردارند و قانون اساسی و سایر قوانین بایستی این عدم تبعیض را

رعایت و تضمین نماید.

۵. جمهوریت

ما خواهان اداره کشور تحت نظام جمهوری هستیم. جمهوری به مفهوم رد هرگونه نظام موروثی است که در آن مقامات کشور مسئول و پاسخگو هستند و برای مدت محدود و معین از سوی مردم و یا نمایندگان آنها انتخاب و یا گزیده می‌شوند.

۶. جدایی نهاد دین و هرگونه ایدئولوژی از دولت (Staat, État, State)

ما خواستار جدایی نهاد دین از دولت به مفهوم انتظام سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه می‌باشیم. هیچ دین و عقیده‌ای در قانون اساسی رسمیت نمی‌یابد. هیچ کس به دلیل داشتن و یا نداشتن دین و یا مسلک یا اندیشه‌ای از امتیازی ویژه برخوردار یا محروم نمی‌گردد. ما با تاکید بر مخالفت خود با دین دولتی و دولت دینی، مخالفت خود را با هرگونه دین و عقیده ستیزی نیز اعلام می‌کنیم.

۷. عدالت اجتماعی:

عدالت اجتماعی میزانی برای رشد و ثبات جامعه است. ما پیگیری سیاست‌هایی را ضروری میدانیم که عدالت اجتماعی به معنی کاهش شکاف بین قطب‌های فقر و ثروت، برخورداری اقشار هرچه وسیعتر مردم از فرصت‌ها و امکانات بیشتر شغلی، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و رفع تبعیض در همه عرصه‌ها از جمله، اقتصاد، حقوق، فرهنگ و هنر را که از شرایط تحقق یک دموکراسی پایدار است، در نظر داشته باشد.

۸. ملت ایران شامل گروه‌های جمعیتی با مذاهب و اقوام و زبانها و گویشها و فرهنگهای مختلفی است که با هم در ایجاد و غنای فرهنگ، تمدن و تاریخ مشترک سهمیم بوده اند. از اینرو همانطور که دولت نمیتواند نماینده دین و یا عقیده‌ای خاص باشد، نهادهای دولتی نیز نباید در خدمت قوم و یا فرهنگ خاصی قرار گیرند. احترام به حقوق اقوام مختلف ایرانی، حمایت از تنوع فرهنگی، قومی و زبانی، واگذاری تصمیم‌گیری‌ها به نهادهای انتخابی محلی و استانی و تلاش برای رشد موزون مناطق مختلف کشور و تمرکز زدایی از جمله اهداف ماست و ضروری میدانیم در دموکراسی آینده فراهم آوردن امکانات لازم برای رشد هویت‌های فرهنگی مختلف در برنامه کار مسئولین اجرائی

باشد. زبان فارسی زبان رسمی و سراسری کشور است. ما معتقدیم که فراگیری زبان اقوام مختلف ایرانی از مدارس ابتدائی تا مرحله دانشگاه حق ایرانیان است و رعایت آن را ضروری میدانیم.

۹. تمامیت ارضی و سیاست خارجی

ما خود را پایبند به حفظ تمامیت ارضی میهن و سیاست خارجی مستقلی که بر اساس حفظ حقوق ایران، دفاع از صلح، حسن همجواری، رعایت و گسترش روابط مسالمت آمیز با سایر کشورها و بویژه کشورهای همسایه و پایبندی به میثاق های بین المللی باشد، میدانیم. ما خواهان تنش زدایی در سیاست خارجی هستیم و استفاده از ابزار نظامی برای حل مسائل سیاسی را مردود میدانیم.

۱۰. **ما حفظ محیط زیست** که نسلهای حاضر و آینده باید در آن حیات رو به رشدی را داشته باشند را وظیفه خود دانسته و خود را متعهد به رعایت ضوابط، اصول و استانداردها و الگوهای رفتاری مربوط به حمایت از محیط زیست و عمران طبیعت میدانیم و بر این باوریم که میراث های طبیعی ایران را باید از آسیبهای مختلف محفوظ داشت.

راه و روش سیاسی ما

۱. ما پایبندان به این پیمان نظام جمهوری اسلامی را در کلیت خود رد کرده، برای آن هیچ گونه مشروعیتی قائل نبوده و خواهان نظام جمهوری در ایران هستیم.

۲. ما هرگونه تغییر رژیم را تنها با نیروی ملت ایران و با مراجعه به آراء مردم میسر میدانیم.

۳. پایبندان به این پیمان پرهیز از خشونت، هم در جامعه و هم در رویارویی با کلیت نظام جمهوری اسلامی را لازم دانسته و مبارزه سیاسی مسالمت آمیز را به عنوان روش مبارزاتی بر می گزینند.

۴. ما پایبندان به این پیمان، خواهان از بین بردن هر گونه آزار و شکنجه انسان هستیم و معتقدیم که در ایران، زندانی سیاسی و عقیدتی نباید وجود داشته باشد و لغو مجازات اعدام را از قوانین کشوری ضروری دانسته و برای تحقق این امور تلاش می کنیم.

۵. ما آگاهی مردم و اتکا به جنبش همگانی و همکاری کوشندگان سیاسی

آزادخواه از نحله های مختلف فکری و گسترش همبستگی ملی را لازمه پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی و استقرار نظامی مبتنی بر آرا مردم میدانیم.

۶. افراد در همکاری در چارچوب این پیمان از حقوق مساوی برخوردارند و در کلیه اقدامات اصل مشارکت و تصمیم گیری جمعی را مبنای کار قرار میدهند.

۷. با احترام به کار سیاسی و صنفی در احزاب و تشکلهای که از لوازم ضروری تحقق و پیشرفت دموکراسی هستند، همکاری ما بر اساس این میثاق به صفت فردی صورت میگیرد و همبستگی برآمده از این میثاق به هیچ گروه، سازمان سیاسی، یا شخصیت خاصی وابسته نیست.

۸. ما پایبندان به این پیمان در جهت رعایت استقلال در نظر و عمل، هرگونه وابستگی سیاسی، مادی و غیرمادی، فردی یا گروهی به دولتها یا قدرتهای خارجی را مردود می دانیم و مخالف هرگونه زمینه سازی برای دخالت قدرتهای خارجی در ایران هستیم. تاکید میکنیم که این امر شامل وابستگی به جمهوری اسلامی و زمینه سازی های رژیم حاکم نیز میباشد.

۹. پایبندان به این پیمان بر این امر تاکید دارند که اصول و مفاد یاد شده در بالا جدایی ناپذیر و غیر قابل تفکیک از یکدیگر هستند و عدم رعایت هر یک از این اصول و مفاد مانع همکاری در این جمع است.

۱۰. پایبندی به اصول و مفاد این پیمان به معنای نفی ضرورت نقد و تکمیل آن در ادامه کار نیست.

جلال ایجادی، امین بیات، یونس پارسا بناب، منوچهر تقوی بیات، محمود دلخواسته، سودابه صبوری، علی صدارت، سعید فدوی، فرهنگ قاسمی، پوران کریمی، جهانگیر گلزار، مرتضی عبدالهی، مهران مصطفوی، زاله وفا

۱۸ اسفند ۱۳۹۰ برابر با هشت مارس ۲۰۱۲

درباره کنفرانس های اتحاد اپوزیسیون در خارج از کشور

گفتگوی تلویزیون اینترنتی میهن با مهرداد درویش پور

این گفتگو را در پیوند زیر ببینید

<http://www.youtube.com/watch?v=zy-dPCduwGk&feature=plcp&context=C437cc9fVDvjVQa1PpcFMS8SHHNa5Tnj0ECVFHaTxmeu2BDzVQ0eI%3D>

مارش جهانی روز کارگر با شعار اعتصاب عمومی و یکروز بدون نود و نه درصدی ها!

تقی روزبه

این فراخوانی نیست برای دعوت دیگران به قرارگرفتن در زیرچتر و پرچم یک جریان معین، بلکه فراخوانی است برای انجام کنشگری مشترک علیه تار و پود همه جاگسترده شده سرمایه داری توسط هر فرد و گروه و جریان و شبکه در هرجائی که ایستاده باشند. مهم اما این است که این تنوع بی پایان حرکت در مقیاس جهانی با به اشتراک گذاشتن پراتیک و اقدام خود و از طریق تلاقی با آنچه که دیگر فعالان و سایر کنشگران به اشتراک گذاشته اند، و در شماری از شعارها و اشتراکات بنیانی و اقدامات عملی، یک حرکت و همبستگی جهانی را به نمایش بگذارد.

امسال روز جهانی کارگر-اول ماه مه-درشرایطی برگزارمی گردد که نظام سرمایه داری هم چنان با یکی از شدیدترین بحران های اجتناب ناپذیر خود دست به گریبان است. بحرانی که علیرغم تلاشهای بی وقفه دولتها وکارچرخان های نظام سرمایه داری برای مهارآن، وباوجود تزریق تریلیون ها دلار ازمنابع عمومی ودسترنج زحمتکشان به حلقوم این

بیمارسیرنشدنی (ازسال ۲۰۰۸ باین سو)، بحران علیرغم برخی افت و خیزها، هم چنان سیر صعودی داشته و درحال ژرف شدن است. مدتهاست که سرمایه داری برای کسب سودوانباشت بیشترسرمایه، باولع سرسام آوری به فازوابعادجدیدی ازجهانی سازی وکالائی کردن همه حوزه های زندگی، ولاجرم استثمارمستقیم ویا غیرمستقیم میلیاردها انسان روی آورده است. افزایش تضاد انسان با انسان(شکافهای اقتصادی واجتماعی) وتضاد انسان با طبیعت (تخریب محیط زیست تامرزه های غیرقابل بازگشت) ،توسل به میلیتاریزم وخشونت وجنگ به بخشی ازسازوکارهای جاری جوامع بشری و برای حل وفصل مناقشات واختلافات وتخصیص منابع و بودجه های عظیم برای تولید ودادوستد وسایل انهدام ونابودی،ازپی آمدهای اجتناب ناپذیرسلطه مناسبات سرمایه داری برجوامع جهانی بوده است.

سرمایه داری با جهانی کردن بیش ازپیش خود درعین حال بحران های خود را نیز جهانی کرده واکثریت بسیارعظیمی ازجوامع بشری را تحت تأثیری آمدهای ویرانگر عملکرد خود قرارداده است. گوئی ترکیدن حبابهای گوناگون بحران دراین یا آن حوزه واین یا آن بخش فقط نشانه هائی هستند ازوجودحباب بزرگتری(حباب حباب ها)بنام نظام سرمایه داری. بسیاری ازکارگران ومزدوحقوق بگیران وبسیاری اززحمتکشان وبیکاران جهان ازاستثماروزورگوئی وولع بی پایان سرمایه داران ودولت‌هایشان خشمگین اند وبه انواع واشکال گوناگون وازجمله اعتصابات وتسخیرخیابانها انزجار خود را از سرشکن کردن بارسنگین بحران وبرنامه ریاضت اقتصادی به گرده زحمتکشان، که به معنای انتقال دسترنج آنها به بانک ها وکلان سرمایه داران است به نمایش می گذارند. اعتراضات خیابانی واعتصابات گسترده کارگران یونان که حلقه ضعیف بحران اروپا را تشکیل می دهد،آئینه تمام نمائی است از نمایش جنایت، فلاکت آفرینی ومیزان پای بندی به دموکراسی توسط سرمایه جهانی وکارگزاران آن. وقوع تظاهرات واعتصابات بزرگ وگسترده دراسپانیا وپرتقال وایتالیا وفرانسه ورومانی و در آفریقای جنوبی ویا هند واسرائیل وحتى درآمریکا وکانادا واسترالیا وبسیاری ازکشورهای دیگرجهان درطی یکسال گذشته واوج گیری آنها درماههای اخیر، نشان دهنده برآمد تازه ای در اعتراضات وپیداشدن حال وهوای جدیدی درآستانه ماه مه است.

آیا براستی شاهد تعبیررؤیای اعتصاب عمومی وسراسری درمقیاس جهانی هستیم ؟ آیا اعتصابات واعتراضات جاری ومداوم دراقصا نقاط جهان وجنبش های اجتماعی گوناگون می توانند به یمن روزکارگر به

یکدیگر خورده و تجلی پیوند و همبستگی پرشکوه محل کاروخیایان و محلات باشند؟ آیا آنگونه که یکی از شعارهای جنبش تصرف وال استریت مطرح ساخته است، جنبش ضد سرمایه داری اول ماه مه را به روزبدون ۹۹٪ تبدیل می کند و به جهانیان نشان می دهد که علیرغم لاف و گزاف سرمایه داران پیرامون نقش بی همتای خود، بند ناف وهستی اشان از کجا تغذیه می کند؟ و اینکه بدون تلاش و کار آنها شریان نظام سرمایه داری منجمد شده و از کار خواهد افتاد. براستی روزبدون ۹۹٪ ها چگونه روزی است؟ روزی است که نشان داده خواهد شد تداوم زندگی و حیات جهان تا چه اندازه به تلاش و کارآنان وابسته است و بدون آن، کارخانه ها و خدمات اعم از بهداشتی و اداری و آموزشی و حمل و نقل و نظافت و کارخانگی و... از حرکت باز خواهند ایستاد. البته نمونه ها و پوی آمدهای توقف نسبی و موقتی کار در مقیاس کشوری را بارها در این یا آن نقطه جهان دیده ایم، اما بسنده کردن به چنین حربه هائی در عصر جهانی شدن سرمایه و تصمیم گیری نهادهای فراملیتی سرمایه برای سرنوشت میلیاردها جمعیت کره زمین اگرچه هم چنان لازمند، ولی به تنهایی کافی نبوده و فاقد پتانسیل اختطاری و بسیج کنندگی لازم برای مقابله با تعرض و زورگویی سرمایه جهانی شده هستند. از همین رواعصاب عمومی و سراسری در مقیاس جهانی، می تواند گامی در راستای طلایعه ظهور طبقه کارگر جهانی و پرکردن این حلقه مفقوده در جنبش طبقاتی باشد. در آن صورت بهتر می توان طلسم رازوارگی سرمایه را باطل ساخت و نشان داد که منشأ زندگی و حیات اجتماعی از کجا نشأت می گیرد و به مقابله با لاف و گزاف سرمایه و سرمایه داران پرداخت که با هزاران توجیه و ترفند به انکار نقش کارگران به مثابه مولدین واقعی ثروت و قدرت پرداخته و با اشاعه آگاهی کاذب و رخنه در فهم و شعور مردم سعی می کنند که سرمایه و طبقه سرمایه دار را به مثابه سوژه های خلاق و بی همتا وانمود سازند.

بی تردید در صورتی که تنها به شعار یک روزبدون نودونه درصدی ها یعنی به تعطیل کار اکتفا شود (که آنهم خواه ناخواه نسبی بوده و به معنی خواباندن مطلق کار در همه حوزه ها نیست) هنوز نمی توان آن را بطور واقعی روز متعلق به ۹۹٪ ها دانست، اگر که نتواند با شعار تکمیلی و تهاجمی اشغال خیابانها و ممانعت از کار یک درصدی ها همراه شود. چرا که بسنده کردن به آن شعار دفاعی گرچه نقش و اهمیت مولدین واقعی ثروت و قدرت در چرخش نظام کنونی و گردش سرمایه و وابستگی ذاتی سرمایه را (ونه الزاما وابستگی متقابل کارگران به سرمایه را) به نیروی کار و استثمار زحمتکشانشان نشان می دهد، ولی هنوز تا رسیدن به این نقطه که کارگران و زحمتکشانشان برای زندگی و ایجاد جهانی دیگر نیازی به سرمایه

ندارند و فراتر از آن باید از شر آن رها شوند، و از کارگزاران سازنده سرمایه تا تبدیل شدن به سوژه های خودرهان و قراردادن تولید در خدمت زندگی و نه زندگی در خدمت آن، فاصله بسیار است. بهمین دلیل در همان فراخوان جنبش وال استریت، شعار فوق با شعاریست این روز را - با ممانعت از کار کردن یک درصدی ها - به روز "بدون یک درصدی ها" تبدیل کنیم نیز همراه است. بهر حال ترکیب این شعارها در جهانی که پیوسته در زیر تبلیغات و انتشار بهمین و آگاهی کاذب بمباران می شود، نه فقط واکنشی است علیه وارونه نمایی بورژوازی از نقش واقعیت های اجتماعی، بلکه گامی است مهم در خود باوری و کنشگری در راستای بسیج پایه های اجتماعی برای جنبشی که هدف خود را تصرف زندگی و کار و دموکراسی مصادره شده از جنگ بورژوازی قرارداده است.

از این منظر باید گفت که هدف کارگران فراتر از یک روز خواباندن (نسبی) چرخ زندگی است. آنها نمی توانند خویشان را در چهارچوب این نوع اقدامات دفاعی محدود کنند. برای آنها تولید باید ضرورتا در خدمت زندگی و مبارزه برای رهایی از کالاشدن نیروی کار و انهدام نظام مزدی باشد و نه آنکه کار و زندگی آنها گروگان سود آوری سرمایه باشد. فراخوان به اعتصاب عمومی در مقیاس جهانی، که امروزه به مثابه ابزار مهمی برای مقابله با سیاست های فلاکت آفرین بورژوازی به یک نیاز و ضرورت اساسی تبدیل شده است، ولو آن که می دانیم در عمل با محدودیت ها و موانع بیشماری - و سرآمدشان سیاست سرکوب و تفرقه افکنی - مواجه است، تمرین لازم و خوبی است برای مقابله با کرختی و بیداری روح مبارزاتی برای نبردهای طبقاتی بزرگتر و جهان شمولی که در پیش رو است. و در این راستا روز جهانی کارگر بدلیل پتانسیل نهفته در آن که ناظر بر همبستگی طبقه جهانی نیروی کار است و قدرت بسیج کنندگی اش، بطور طبیعی فرصت مناسبی برای آن است.

علاوه بر این، آنچه که می تواند به ماه مه امسال برجستگی خاصی بدهد، وجود شرایط و زمینه های عینی ناشی از تداوم و عمق بحران سرمایه داری از یکسو و نوع بسیج و سازمان یابی منعطف و در ابعاد جهانی از سوی دیگر است.

هم اکنون به موازات تلاش های گوناگونی که توسط جنبش های اجتماعی گوناگون در اقصی نقاط جهان صورت می گیرد، جنبش تصرف وال استریت به نوبه خود و با توجه به نگاه جهانی اش به سرمایه و بحران حاضر، فراخوان اعتصاب عمومی در مقیاس جهانی و در گستره ۹۹% را داده است. آنها از تمام کسانی که از آرمان عدالت اقتصادی و دموکراسی راستین حمایت می کنند درخواست کرده اند که در این روز کار، تحصیل در مدرسه

و دانشگاه، کار در خانه، خرید و مراجعه به بانک ها را تعطیل کنند و مهمتر از همه خیابانها را به تصرف خود درآورند و اگر می توانند با اقدامات اخلاص گرانه در مراکز شهر این روز را به روز بدون یک درصدی ها تبدیل کنند! در این فراخوان همه اقشار گوناگون کار با تنوعات بی شمار خود، و همه جنبشهای اجتماعی مورد دعوت قرار گرفته اند.

بر اساس این فراخوان کنشگری و ابتکارات تک تک مدافعان عدالت اقتصادی و دموکراسی راستین می تواند به این هدف بزرگ معنابه بخشد. از همین روبا دعوت از یکایک آنها می خواهد که از همین حالا به این مسأله فکر کنند که چگونه می توانند در این حرکت شرکت کنند.

در این فراخوان هم چنین پیشنهادها و راه های شش گانه ای برای مشارکت فعال همه کنشگران در همه نقاط جهان ارائه شده است که رؤوس آنها عبارتند از:

۱- با جنبش تصرف در محله خودتان همکاری کنید (و اگر نبود و یا مایل نبودید خود شبکه ای از آن را ایجاد کنید! مجامع عمومی این جنبش ها باز هستند و هر کس می تواند در آن مشارکت فعال داشته باشد).

۲- خبر اعتصابها را در شبکه های اجتماعی پخش کنید (به همراه آدرس ایمیل برخی از آنها برای اتصال شبکه ها).

۳- گروه خویشاوند جنبش درست کنید (شبکه سازی).

۴- به شبکه کنفرانس میان جنبشی اعتصاب عمومی به پیوندید (برای اتصال شبکه ها و شنیدن و طرح پیشنهادات و نظرات)

۵- با کارگران صحبت کنید (با اتحادیه های محلی و سازمان های کارگری برای شرکت در سازماندهی مستقیم این اعتصاب).

۶- محل کار، محیط دانشگاه و یا زیست خود را سازمان دهید.

در مورد همه این عرصه ها می توان ایده های جالبی را در شبکه ها و سایت های درگیر با آزمون ماه مه پیدا کرد.

چنانکه پیداست همه مخالفان نظام سرمایه داری و همه استثمارشدگان در هر کجای از جهان که باشند می توانند به فراخور و توانائی خود در جنبش اعتصاب عمومی (یک روز بدون نود و نه درصدی ها)

و تسخیرخیا با نها (یک روز بدون یک درصدی ها) حضورشایسته داشته باشند. این فراخوانی نیست برای دعوت دیگران به قرارگرفتن در زیرچتر و پرچم یک جریان معین، بلکه فراخوانی است برای انجام کنشگری مشترک علیه تاروپودهمه جاگسترده شده سرمایه داری توسط هر فرد و گروه و جریان و شبکه درهرجائی که ایستاده باشند. مهم اما این است که این تنوع بی پایان حرکت درمقیاس جهانی با به اشتراک گذاشتن پراتیک و اقدام خود و از طریق تلاقی با آنچه که دیگر فعالان و سایر کنشگران با اشتراک گذاشته اند، و در شماری از شعارها و اشتراکات بنیانی و اقدامات عملی، یک حرکت و همبستگی جهانی را به نمایش بگذارد.

برای شرکت در اعتصاب عمومی و برگزاری هرچه باشکوه تر مارش روز جهانی کارگر از هیچ تلاش ممکنه دریغ نکنیم! بگذار حتی اگر برای یک روز هم شده، خودخواهی های فرقه ای و یا خودبینی های فردی، جای خود را به همبستگی بدون چشم داشت بدهد.

۰۱-۱۳۹۱-۰۹ ۲۰۱۲-۰۳-۲۸

[/http://taghi-roozbeh.blogspot.de](http://taghi-roozbeh.blogspot.de)

دلایل و پیامدهای تغییر در ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام

گفتگوی رادیو فردا با مهرداد درویش پور، مهدی مهدوی آزاد و مجید محمدی

مهرداد درویش پور: مجمع تشخیص مصلحت نظام بلایی بر سرش رفت که اصلاح طلبان در صدد بودند بر سر آقای خامنه‌ای بیاورند. یعنی بخشی از اصلاح طلبان نظرشان این بود که ولایت مطلقه را به یک ولایت مشروطه تبدیل کنیم. قدرت ولی فقیه را بکاهیم و به این ترتیب جامعه را مثلاً دمکراتیزه کنیم. حال اینکه روند اتفاقات کاملاً برعکس شد. یعنی ما با یک حکومت ولایتی سر و کار پیدا کردیم که قدرت مطلقه ولی فقیه به گونه‌ای روزافزون افزایش پیدا کرد.

روز چهارشنبه، ۲۴ اسفندماه، همزمان با حضور محمود احمدی نژاد در مجلس شورای اسلامی برای پاسخگویی به نمایندگان، آیت‌الله خامنه‌ای اعضای دوره جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام را منصوب و اعلام کرد. برخلاف پیش‌بینی‌ها و گمانه‌زنی‌هایی که میشد که احتمالاً اکبر هاشمی رفسنجانی ریاست بر مجمع تشخیص مصلحت نظام را از دست خواهد داد، رهبر جمهوری اسلامی وی را در سمت خود ابقا کرد. در کنار نهادهای حکومتی مانند فقهای عضو شورای نگهبان و دبیر شورای عالی امنیت ملی شخصیت‌های حقیقی منصوب شده عبارتند از اکبر هاشمی رفسنجانی، احمد جنتی، عباس واعظ طبسی، ابراهیم امینی نجف‌آبادی، محمود هاشمی شاهرودی، محمدعلی موحدی کرمانی، علی اکبر ناطق نوری، حسن صانعی، حسن روحانی، قربانعلی دری نجف‌آبادی، غلامحسین محسنی اژه‌ای، محمود محمدی عراقی، غلامرضا مصباحی مقدم و مجید انصاری. انتصاب مجدد هاشمی رفسنجانی به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام به بحث‌ها و گمانه‌زنی‌های دیگری درباره انگیزه این تصمیم آقای خامنه‌ای و تاثیر و پیامد ابقای اکبر هاشمی رفسنجانی برای آینده سیاسی شخص وی و جامعه دامن زده است. بررسی این مسائل در کانون برنامه دیدگاه‌های این هفته قرار دارد در گفت‌وگو با مهرداد درویش پور، استاد دانشگاه و فعال سیاسی در سوئد، مجید محمدی، پژوهشگر و تحلیلگر سیاسی در نیویورک و مهدی مهدوی‌آزاد، روزنامه نگار و تحلیلگر سیاسی در آلمان.

آقای مهدوی‌آزاد، ابقای آقای هاشمی رفسنجانی در سمت خود به عنوان رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام و تغییراتی که در ترکیب اعضای این مجمع پیش آمده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مهدی مهدوی‌آزاد: به زعم بسیاری از کارشناسان، آقای خامنه‌ای یک هاشمی ضعیف شده یا به عبارتی یک شیر بی یال و دم و اشکم را ترجیح می‌دهد و ترجیح می‌دهد او را در قدرت حفظ کند. هنوز که هنوز است آقای خامنه‌ای دچار این اعتماد به نفس نشده که آقای هاشمی را از تمام مناصب قدرت حذف کند به واسطه مرجعیت سیاسی که آقای هاشمی از آن برخوردار است. در ترکیب جدید مجمع تشخیص مصلحت نظام سی نفر دقیقاً مشابه ترکیبی است که در سال ۱۳۸۵ توسط آقای خامنه‌ای منصوب شدند. حدود هفت نفر را از دست دادیم و هفت چهره جدید اضافه شدند. در میان از دست رفته‌ها طبیعتاً حذف میرحسین موسوی از مجمع تشخیص

مصلحت نظام امری بدیهی و قابل پیش‌بینی بود. اما چهار چهره کلیدی حذف شدند یعنی آقایان زنگنه، محمد هاشمی، امامی کاشانی و ری شهری. کسانی که وارد به تحولات سیاسی ایران در سه دهه اخیر هستند می‌دانند که این چهار نفر از مهره‌های شخصی و خاص آقای هاشمی رفسنجانی در ادوار مختلف بودند و در مجمع تشخیص مصلحت نظام در واقع قوت قلب آقای هاشمی بودند و باعث این بودند که حرف‌های آقای هاشمی به کرسی بنشینند. از این زاویه من معتقدم آقای خامنه‌ای یک گام کوچک برداشته به سمت تضعیف بیشتر آقای هاشمی رفسنجانی. مشابه ژنریک اتفاقی که ما در هیات امنای دانشگاه آزاد دیدیم. یعنی چینی که توسط بیت رهبری صورت گرفت اما از زبان شورای عالی انقلاب فرهنگی انجام شد ترکیبی بود که با اختلاف یک رای آقای هاشمی در اقلیت قرار می‌گرفت و آن یک رای هم اتفاقاً نماینده ولی فقیه در دانشگاه‌ها بود که همیشه به نفع آقای احمدی‌نژاد و شورای عالی انقلاب فرهنگی رای می‌داد. از آن طرف آقای خامنه‌ای با احتساب کسانی مثل خود آقای هاشمی رفسنجانی که صحبتش را کردیم، آقای حسن روحانی، مجید انصاری، غلامرضا آقازاده که چهره بسیار کلیدی است، چون هم از آقای موسوی دفاع می‌کرد و کرد رسماً و هنوز هم دفاع می‌کند و به همین خاطر ریاست سازمان انرژی اتمی را از دست داد و آقای حسن حبیبی، محمد رضا عارف، یکی از کلیدی ترین چهره‌های احتمالی اصلاح‌طلبان برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ است، اگر بخواهند در انتخابات شرکت کنند و نهایتاً شیخ حسن صانعی برادر مرجع تقلید معروف و گرایش آشکار به چپ دارد. انتصاب این چهره‌ها نشان داد که هنوز آقای خامنه‌ای دوست دارد یک جور توازن قوا را بین جناح‌ها حفظ کند و کمی از آن حمایت بی‌حد و حصر افسارگسیخته از دولت احمدی‌نژاد کاسته و سعی می‌کند یک مقدار دیگر برگردد به دوران قبل از سال ۱۳۸۸.

آقای محمدی، آقای مهدوی‌آزاد با اشاره به رفتن شماری از اعضای پیشین مجمع تشخیص مصلحت نظام نتیجه‌گیری کردند که آقای هاشمی با ابقا در مقام خودش به عنوان رییس مجمع بازهم ضعیف‌تر شده. یعنی به زبان دیگر هر کاری آقای خامنه‌ای بکند می‌گویند می‌خواهد آقای رفسنجانی را ضعیف کند. تحلیل شما چیست. آقای واقعا این باعث ضعیف شدن ایشان شده یا اینکه ماندن در صحنه سیاسی در هر حال چندان هم بی‌اهمیت نیست؟

مجید محمدی: فکر می‌کنم آقای هاشمی از بعد از انتخابات سال ۸۸ دوران افولشان شروع شده و آقای هاشمی را آقای خامنه‌ای البته به

دلیل اینکه هنوز چهره سیاسی است که دارای وزن است در میان بخشی از نخبگان سیاسی در ایران، آقای خامنه‌ای این را به مصححت نمی‌دیدند که او را یک باره حذف کنند. همین سیاست تدریجی و گام به گام را در حذف ایشان اتخاذ کردند. نکته دیگری که اینجا هست به نظر من با پیچیده تر شدن وضعیت رابطه میان آقای خامنه‌ای و آقای احمدی‌نژاد چون دیگر آن اعتماد قبلی وجود ندارد بعد از ماجرای آقای مصلحی، آقای خامنه‌ای ترجیح‌شان در شرایط فعلی این است که مخالفان جدی آقای احمدی‌نژاد را حداقل در صحنه سیاسی داشته باشد. اما مخالفانی که کاملا کنترل شده باشند، خلع سلاح شده باشند، هیچ چهره‌ای نباید در میان کسانی که در رده دوم سیاست در ایران قرار می‌گیرند هم عرض آقای خامنه‌ای باشد. همه اینها باید در مراتب درجه دوم قرار داشته باشند. آقای هاشمی هم بعد از اتفاقاتی که افتاده بعد از خلع ایشان از ریاست مجلس خبرگان، از دست دادن ریاست دانشگاه آزاد و اتفاقاتی که برای اعضای خانواده ایشان افتاده تقریبا در این موضع هست که آقای خامنه‌ای اطمینان قلبی داشته باشند که خطری برای ایشان ایجاد نمی‌کند. اما در مورد ترکیب تازه من با نظر آقای مهدوی‌آزاد موافق نیستم که آقای خامنه‌ای توازن قوا را در مجمع حفظ کردند. توازن قوا تقریبا بعد از فوت آقای خمینی به نحوی ایجاد شد که تقریبا کفه اصلاح‌طلبان در واقع جناح چپ مذهبی با جناح راست مذهبی تقریبا مساوی بود. طی دو دهه گذشته مرتبا از میزان قدرت جناح اصلاح‌طلب یا چپ مذهبی در مجمع کاسته شده و بر قدرت طرف مقابل افزوده شده. من به شکل جناحی نگاه نمی‌کنم نه به شکل فردی. از جناح اصلاح‌طلب آقای توسلی را که ایشان فوت کردند، آقای میرحسین موسوی، زنگنه، محمد هاشمی اینها از جناح اصلاح‌طلب بودند کنار رفتند، آقایان ری شهری و امامی کاشانی را هم اگر بخواهیم در ادبیات امروز آقای خامنه‌ای جا بدهیم اینها از ساکتین فتنه هستند. چون بعد از انتخابات موضع‌گیری خاصی نکردند. اگر اینها را کنار بگذارید آنچه که اضافه شده به مجمع اهمیت بیشتری دارد. کسانی که اضافه شده اند همه وفاداران آقای خامنه‌ای هستند. افراد بسیار نزدیک به آقای خامنه‌ای. از جمع روحانیون آقای شاهرودی، عراقی، آقای وحیدی و آقای صفار هرنندی از جمع نظامی-امنیتی‌ها هستند و آقای حسین محمدی که اصلا از اعضای بیت آقای خامنه‌ای هستند. اینها چهره‌هایی هستند کاملا نزدیک به آقای خامنه‌ای. از جمع کسانی که می‌توانند دیدگاهی نزدیک به اصلاح‌طلبان داشته باشند یا نزدیک به آقای هاشمی داشته باشند ما فقط سه چهره داریم از جمع سی نفری که در مجمع هستند. آقای عارف، آقای انصاری و آقای آقازاده. این را من اسمش را توازن قوا نمی‌گذارم. تقریبا

اثری از نیروی جناح مقابل جریان چپ مذهبی و اصلاح طلب در مجمع باقی نمانده. این سه چهره هم بارها وفاداری خودشان را به آقای خامنه‌ای اثبات کرده‌اند. آقای عارف از جمع اصلاح طلبان کسی است که کاملاً به آقای خامنه‌ای نزدیک است. آقای انصاری و آقای آقازاده هم تقریباً به همین ترتیب یعنی چهره‌ای را ما امروز در مجمع نمی‌بینیم که در یک شرایط بحرانی بتوانند رفتارهای حکومت و دولت را زیر سوال بگیرند یا آقای خامنه‌ای را مورد پرسش قرار دهند.

آقای درویش پور با توجه به گفته‌های آقای مهدوی آزاد و آقای محمدی، که آقای خامنه‌ای با ابقای هاشمی رفسنجانی در مقام ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌خواهد او را ضعیف تر کند، این پرسش مطرح می‌شود که انگیزه آقای خامنه‌ای چیست. یعنی آقای خامنه‌ای گزینه‌های دیگری هم دارد و داشته ولی با همه اینها به ابقای آقای رفسنجانی دست زده. آیا این را فقط از آن زاویه تضعیف مجدد باید دید یا زوایای دیگر هم مطرح است؟

مهرداد درویش پور: من بر این باور نیستم که ابقای آقای رفسنجانی به قصد تضعیف بیشتر ایشان بوده. اگر می‌خواستند تضعیف بیشتر کنند ایشان را حذف می‌کردند. مثل تمام گام‌های دیگری که در جهت حذف ایشان به کار گرفتند. آنچه که ما شاهدش هستیم به گمان من از یک نیاز داخلی و شرایط بین‌المللی برخاسته و آن هم این است که آقای خامنه‌ای و بیت رهبری با دقت شطرنج سیاسی ایران را در لحظه حاضر سعی کردند به نحوی سازمان دهند که اتوریتت بلامنازع رهبری تحکیم شده باشد. این که افراد وفادار به آقای خامنه‌ای ترکیب گسترده‌تری از مجمع تشخیص مصلحت نظام را در بر گرفته نشان دهنده این است که موقعیت خودشان را تقویت کردند. در عین حال نگاه داشتن آقای رفسنجانی به عنوان رییس این مجمع، هم برای خنثی کردن و مقابله کردن و کاستن نفوذ احمدی‌نژاد اهمیت دارد و هم کل اصلاح طلبان را به جبهه مخالفان حکومت سوق ندادن. و از نظر من بین رای دادن آقای خاتمی در انتخابات و ابقای آقای رفسنجانی به عنوان ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام یک ارتباط تنگاتنگ وجود دارد. یعنی اتفاقاً آقای خامنه‌ای و کلاً جریان حاکم بر جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند که صفوف اصلاح طلبان را دو شقه کند. حذف موسوی یک پیام سیاسی صریحی است. اینکه از آنها به عنوان جریان فتنه نام می‌برند و می‌خواهند هرچه بیشتر یا آنها را به یک تسلیم وادارند یا کاملاً منزوی‌شان کنند. بهترین شکل منزوی کردن سیاستی است که سعی کنند کسانی نظیر رفسنجانی و خاتمی که از نزدیکان جریان موسوی بودند را ازشان دور

کنند و به نظام وفادارتر کنند. نمی‌شود که آقای رفسنجانی را از ریاست مجلس اوت کرد و در عین حال انتظار نداشت که جبهه مخالف تقویت نشود. بنابراین نگاه‌داشتن ایشان به عنوان ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام هم این کمک را می‌کند که به نوعی در جبهه اصلاح‌طلبان شکاف ایجاد کند و هم این که حفظ رفسنجانی و چند چهره اصلاح‌طلب این یاری را می‌رساند که شما بتوانید به نحوی از انجا هر زمان که لازم شد با مهره‌های دیگری جلو بیایید.

در سطح بین‌المللی فشار تحریم اقتصادی، خطر حمله نظامی به ایران یک واقعیتی است که در این تحلیل‌ها نمی‌توانیم نادیده بگیریم. جمهوری اسلامی ایران در دو راهی که در پیش رو داشت یا گشایش سیاسی یا حذف مطلق تمام رقبا و یک دست کردن خودش راه حل سومی برگزیده. یعنی حفظ اتوریت رهبری، تقویت آن و در عین حال وجود عناصری که چهره‌های معتدل تری باشند تا در زمانی که ضرورت ایجاد کرد امکان به جلو فرستادن اینها در صحنه یا استفاده تبلیغاتی از اینها را داشته باشد. به گمان من حضور آقای رفسنجانی و چند چهره اصلاح‌طلب در درجه اول با این موقعیتی که در این مجمع وجود دارد نوعی به گروگان گرفته شدن و در عین حال امتیاز دادن به اینهاست. در عین حال یک چهره ضعیف رفسنجانی هرگز نمی‌تواند خطر جدی برای حکومت باشد. بنابراین فکر می‌کنم در این انتخاب شان بسیار عاقلانه اندیشیدند و فضایی از توازن قدرت سیاسی ایجاد کردند که بتوانند ضمن حفظ اتوریت رهبری امکان مانور سیاسی را چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی برای روز مبادا برای خودشان حفظ کرده باشند و در عین حال اصلاح‌طلبان را بیش از پیش منزوی کنند و جریان احمدی‌نژاد را هم به این ترتیب منزوی کرده باشند. فکر می‌کنم از این نظر سیاست‌شان بسیار سنجیده بوده در این آرایش پیش رو.

آقای مهدوی‌آزاد، با توجه به وزنه کمی که مجمع تشخیص مصلحت نظام در ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری‌های کلان نظام تا به حال داشته، چه تاثیری می‌تواند این مجمع در دور تازه حیات سیاسی خودش در سیاست‌های کلان داشته باشد. به جز آن مطالبی که آقای درویش پور مطرح کردند.

مهدی مهدوی‌آزاد: من نگفتم جناب آقای هاشمی با انتصاب به عنوان رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام تضعیف شده. عرض بنده این بود که آقای هاشمی در واقع توانست این امتیاز را بگیرد ولی با حذف پنج چهره کلیدی. یعنی میرحسین موسوی، که طبیعی بود، زنگنه، محمد هاشمی، امامی کاشانی و ری‌شهری، میزان نفوذ آقای هاشمی در مجمع هم کم

شده. مشابه ژنریک آن را اتفاقی که در هیات امنای دانشگاه آزاد اسلامی افتاد ذکر کردم. دومین موضوع این است که ما اگر نسبت به ۷۵ و ۸۰ و ۸۵ مقایسه‌ای داشته باشیم می‌بینیم که در این دوره نه وزن جناح چپ به معنای جناحی که جناب آقای محمدی گفتند افزایش پیدا کرده و نه وزن جناح چپ کاهش پیدا کرده. موضوع سوم این است که در ساختار دیکتاتوری و توتالیتر اشخاص و روحیات شخصی افراد و میزان نزدیکی و دوری آنها به شخص حاکم مطلقه تعیین کننده است نه جناح‌ها. از این زاویه من با فرمایشات جناب آقای محمدی هم مخالفم و ما نمی‌توانیم تقسیم‌بندی جناحی دقیقی ارائه دهیم همانطور که ما نمی‌توانیم مثلاً در مجلس ششم رییس فراکسیون اصلاح‌طلبان مجلس ششم که اکثریت را داشتند، کسی مانند حجت‌الاسلام محتشمی پور بود که تردیدی وجود ندارد ایشان با اینکه عضو مجمع روحانیون مبارز است و آن سابقه مخالفت حتی با آقای خامنه‌ای را دارد ولی تردیدی وجود ندارد که یک اصلاح‌طلب به معنای واقعی نیست. اما در مورد وزنه مجمع تشخیص مصلحت نظام و این که چه تاثیری می‌تواند داشته باشد. از آن روزی که آیت‌الله خامنه‌ای آقای هاشمی شاهرودی را به عنوان رییس هیات حل اختلاف بین سه قوای نظام منصوب کرد فاتحه مجمع تشخیص مصلحت نظام به عنوان یکی از ارکان اصلی حاکمیتی در جمهوری اسلامی خوانده شد. آقای هاشمی در مجمع تشخیص مصلحت نظام همیشه بالا می‌نشست و روسای سه قوای دیگر در کنار ایشان می‌نشستند و زیر دست ایشان. رییس جمهور، رییس مجلس و رییس قوه قضاییه.

آن روزی که آقای هاشمی شاهرودی منصوب شد مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از کارکردهای اصلی خودش را که اتفاقاً مصرح در قانون اساسی است (از دست داد و) فاتحه مجمع خوانده شد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در این لحظه نقش تشریفاتی دارد. البته در مواقعی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف به وجود می‌آید می‌تواند تاثیرگذار باشد. ولی با این ترکیب جدید طبیعتاً تصمیمی هم که برونده این مجمع خواهد بود تصمیمی است که در بیت رهبری اتخاذ خواهد شد. بنابراین من نقش چندانی برای مجمع تشخیص در تحولات آینده از نظر ساختاری قایل نیستم اما از نظر شخصی اینکه در مقاطع بحرانی چهره‌های خاص به واسطه نفوذ خاص یا مرجعیت سیاسی خاصی که دارند بتوانند ایفای نقش کنند آقای هاشمی همچنان یک چهره است و می‌تواند تحولات آینده را ایفا کند و از این زاویه با فرمایشات آقای درویش پور موافقم. چرا که اگر روزی بحث حمله به ایران جدی شود و یک واقعه جدی باشد و حتی اتفاق بیافتد آن موقع است که آقای خامنه‌ای می‌تواند از پتانسیل‌های آقای هاشمی رفسنجانی و به واسطه آن از پتانسیل‌های

آقای خاتمی و غیره استفاده کند.

آقای محمدی، شما اشاره کردید که دوران سیاسی آقای هاشمی رفسنجانی به پایان رسیده ولی از طرف دیگر آقای درویش پور مطرح کرد که این تصمیم آقای خامنه‌ای بر پایه محاسبات دقیق سیاسی انجام گرفته. آقای مهدوی‌آزاد در این بحث شان الان مساله هیات حل اختلاف را مطرح کردند که وقتی این هیات تشکیل شد فاتحه مجمع خوانده شد. در حالی که این هیات هم عملاً تا حالا هیچ کاری نکرده. با همه این داده‌هایی که مطرح شد بازهم معتقدید که آقای رفسنجانی دوران حیات سیاسی‌اش کاملاً پایان یافته؟ اگر این طور است چرا آقای خامنه‌ای هنوز باز به ایشان در یک سطح کمتری حالا نیاز دارد که حفظ کند.

مجید محمدی: من به نظرم آقای خامنه‌ای کار را به طور موازی انجام داده و هم نقش و شان آقای هاشمی را در تحولات سیاسی در دو سال گذشته کاهش داده و هم نقش و شان مجمع تشخیص مصلحت نظام را. علاوه بر تعیین هیات حل اختلاف، کار دیگری که آقای خامنه‌ای در یکی دو سال گذشته کرده شکل دادن یک مرکزی بوده به اسم مرکز الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت. این مرکز در ابتدا با نشست‌هایی تحت عنوان نشست‌های اندیشه‌های راهبردی شروع شد. سمینارها و کنفرانس‌هایی بود اختصاصی و شخصی برای آقای خامنه‌ای که در بیت ایشان برگزار می‌شد و کارشناسانی دعوت می‌کردند. چهار نشست برگزار شد با عناوین آزادی، زن و خانواده و عدالت و الگوی پیشرفت. بعد این نشست‌ها منجر شد به شکل‌گیری این مرکز الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت. این در واقع ماموریت این مرکز همان ماموریت مجمع تشخیص مصلحت نظام است. چون کاری که این مرکز می‌کند تدوین برنامه است، تدوین سیاست است برای آینده کشور. جالب است که در دوره آقای احمدی‌نژاد در ابتدا برنامه پنجم توسعه کاملاً کنار گذاشته شد و عملاً سند چشم‌انداز ایران ۱۴۰۰ کنار گذاشته شد. خود آقای احمدی‌نژاد هم در طول شش سال و خورده گذشته فقط سه مرتبه در مجمع تشخیص مصلحت نظام حضور پیدا کرد. این نشان‌دهنده این است که این مجمع در واقع نقش و کارکرد چندانی ندارد. در عین حال آقای خامنه‌ای یک نهاد موازی برای مجمع ایجاد کرده. به نظر من نقش مجمع را در اتفاقاتی که می‌افتد در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها کاملاً کاهش داده. یک مجمعی است به یادگار مانده از دوره آقای خمینی. آقای خامنه‌ای نه می‌توانسته از اول کاملاً مال خود کند و نه می‌توانسته کاملاً آن را حذف کند در یکی دو دهه پس از مرگ آقای خمینی. اما می‌تواند این نهادها را نا کارکرد کند. کاری که آقای خامنه‌ای کرده عیناً این بوده نقش را از

این نهادها بگیرد و خودش بر فراز اینها بایستد. نقشی هم که مجمع داشته از ابتدا که حل اختلاف کند بین شورای نگهبان و مجلس با تنگتر شدن صافی شورای نگهبان در سه مجلس عملاً نقشی برای مجمع نمانده. در طول سه سال گذشته آنچه من به یاد دارم فقط یکی دو مورد بوده که شاید به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع شده. اختلافی اصولاً بین مجلس و شورای نگهبان نبوده است. عملاً این مجمع تعطیل شده است.

آقای درویش پور، شما اشاره کردید به اهدافی که آقای خامنه‌ای با این سیاست در برابر مجمع در پیش دارد. با توجه به این اهداف و این ساختار شما چه آینده‌ای برای مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌توانید ترسیم کنید؟

مهرداد درویش پور: مجمع تشخیص مصلحت نظام بلایی بر سرش رفت که اصلاح‌طلبان در صدد بودند بر سر آقای خامنه‌ای بیاورند. یعنی بخشی از اصلاح‌طلبان نظرشان این بود که ولایت مطلقه را به یک ولایت مشروطه تبدیل کنیم. قدرت ولی فقیه را بکاهیم و به این ترتیب جامعه را مثلاً دمکراتیزه کنیم. حال اینکه روند اتفاقات کاملاً برعکس شد. یعنی ما با یک حکومت ولایی سر و کار پیدا کردیم که قدرت مطلقه ولی فقیه به گونه‌ای روزافزون افزایش پیدا کرد. یکی از جلوه‌های افزایش قدرت ولی فقیه درست در کاهش قدرت مجمع تشخیص مصلحت نظام هست. بنا بر این من با صحبت‌های دوستان کاملاً موافقم که مجمع تشخیص مصلحت نظام کاملاً جنبه نمادین پیدا کرده و قدرتش به نفع یک حکومت ولایی مطلقه کاهش پیدا کرده. به این ترتیب می‌شود گفت این مجمع در لحظه حاضر نقش نمادینش به مراتب بیشتر از آن چیزی است که مثلاً در دوره گذشته بوده و قدرت واقعی‌اش بسیار کمتر. اما من فکر می‌کنم پراگماتیزم جمهوری اسلامی ایران را به هیچ وجه نباید دست کم گرفت. همین پراگماتیزم در شیوه برخورد با آقای رفسنجانی در آخرین لحظات با آقای خاتمی در آخرین لحظه انتخابات اخیر، خودش نشان‌دهنده این است که محاسباتی را که شاید یک معادله دوران‌دیشانه تر است در نظر می‌گیرند.

به گمان من مجمع تشخیص مصلحت نظام این طوری نیست که فقط یک کارکردی دارد که چون نمی‌شود از بین برد ولی فقیه به آن تمکین می‌کند و می‌گوید حالا حضور داشته باشد. من بر عکس فکر می‌کنم مجمع تشخیص مصلحت نظام این خاصیت را برای رهبری دارد که اگر فردا ناگزیر از عقب‌نشینی شود مثلاً در زمینه هسته‌ای، مثلاً در رابطه با چالش‌هایی که در داخل کشور با آنها روبرو شود باید آن گاه یک

نیروی دیگری در کار باشد. برای این که رهبری ظاهرا خود عقب‌نشینی نکند باید نیروی دیگری در کار باشد که بتواند به عنوان ارگانی که از قبل نامش هم رویش است (مجمع تشخیص مصلحت نظام) مداخله کند و راه‌حل‌های دیگری را برای حفظ نظام و پیشبرد آن دنبال کند.

بنابراین من فکر می‌کنم ضمن اینکه امروز نقش مجمع تشخیص مصلحت نظام بسیار تضعیف شده و جنبه سمبلیک و نمادین دارد ولی همان‌طور که اشاره کردم در صورت لزوم و بروز بحران‌های جدی که بتواند نظام را با تهدیدات جدی روبرو کند این امکان وجود دارد که نوعی مانور صورت گیرد و آن موقع نقش مجمع تشخیص مصلحت نظام دوباره افزایش پیدا کند که نوعی از کارکردی است که ظاهرا بدون اینکه رهبری عقب‌نشینی کرده این مجمع به وظایفش دارد عمل می‌کند و با راه‌حلهایی بینابینی سعی کنند که جلوی آسیب‌پذیری هرچه بیشتر نظام گرفته شود...

یعنی یک سپر ذخیره باشد...

دقیقا به عنوان یک سپر ذخیره از مجمع تشخیص مصلحت نظام استفاده می‌شود. من کل این آرایش را هم اساسا در همین راستا می‌فهمم و می‌بینم.

چپ و اپوزیسیون جمهوریخواه در ایران

فرامرز دادور

اگر التهابات و روندهای سیاسی در جوامع انقلابی تونس و مصر، طیف‌های سنتی در جنبش چپ را از پبله‌های رویا بافته‌ی خود بیرون نیاورده آن‌ها را به شروع دیالوگ و در سطح امکان همکاری هرچه بیشتر با بخش‌های دیگر در اپوزیسیون دمکراتیک وادار نکنند بدون شک، این بخش از اپوزیسیون در تحولات سیاسی جامعه در آینده، بی‌تأثیر مانده، کارگران، زحمتکشان و محرومان از قدرت و توان مطالباتی لازمه برخوردار نخواهند شد.

در ایران، در برابر پیشرفت به سوی آزادی و عدالت اقتصادی معضلات زیادی وجود دارند. در میان عوامل بازدارنده، علاوه بر سیاست‌های سرکوبگرانه از طرف رژیم ارتجاعی ولایت فقیه و تداوم مناسبات استثمارگری سرمایه‌داری می‌توان به سیاست‌های چپ‌روانه و غیر واقع‌گرایانه در میان بخشی از جنبش سوسیالیستی و کارگری، نیز، اشاره نموده متأسفانه، امروزه این جریانات به جای اینکه با استفاده از تحلیل‌ها و روش‌های عقلانی/انتقادی به دنبال راهکارهای منطقی برای مبارزه باشند که در عین حفظ پرنسپ‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌خواهانه، با واقعیت وجود پلورالیسم اندیشه‌ها و عقاید خوانایی داشته باشد، هنوز از گرفتاری ناشی از بینش سیاسی دگماتیک و خواسته‌های مافوق رادیکال‌ها نگشته‌اند. آن‌ها هنوز ادعا می‌کنند که پیشبرد هر نوع حرکت تعیین‌کننده در جهت ایجاد یک جامعه انسانی، تنها در گرو وجود یک "قطب کمونیستی" است که در عین حال محروم‌ترین اقشار جامعه را در برگیرد. وگرنه، طبق این روند فکری، "نظام سیاسی-اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری (... در قالب جمهوری سکولار یا سلطنت یا رژیم اسلامی و نظامی) جنایات و دهشت‌های وصف‌ناپذیر را دایمی می‌کند و به... یک نظام نوین اجتماعی نخواهد رسید." (۱) مطرح می‌گردد که موازین و نهادهایی مانند "دموکراسی لیبرالی"، "نظام پارلمانی"، "آزادی پارلمان" و "انتخابات منصفانه" برای مردم ایران و جهان آلت‌رناتیو نیست و "محو استثمار" نیازمند به "تئوری انقلابی" و سازمان انقلابی است و نمونه یک همچون سازمان انقلابی را، برخی، در "حزب کمونیست انقلابی در آمریکا" می‌بینند (۲). در این جا نیاز است اشاره گردد که حزب کمونیست انقلابی در آمریکا که شاید چند صد نفر بیشتر عضو نداشته باشد، هنوز از بینش دگماتیک سنتی و از جمله گرایش به نفی پلورالیسم فکری و آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی دست برنداشته، همچنان به یک نظام "انقلابی" ایدئولوژیک و تک‌حزبی (به رهبری حزب خود) پایبند مانده است. تبلیغ این نوع خط‌مشی‌های "انقلابی" به پیروزی تحولات دمکراتیک و هدفمند به سوی استقرار آزادی و عدالت اقتصادی در ایران، کمک‌چندانی نمی‌کند.

در واقع یکی از کاستی‌های عمده در میان بخشی از جنبش چپ در جهان و ایران این است که آن‌ها خواهان شرکت در رقابت‌های دمکراتیک انتخاباتی نبوده و نتوانسته‌اند که پلتفرم‌های قابل‌لمسی را که با مطالبات کوتاه مدت و دراز مدت توده‌های مردم مناسبت داشته باشند، ارائه دهند. اگر برخی، از جریانات چپ امیدوار هستند که پس از پیروزی یک انقلاب اجتماعی، آن‌ها به قدرت رسیده به نمایندگی از طرف

اکثریت توده های کارگری و زحمتکش، تحت قیمویت ایدئولوژیک سازمانی خود به استقرار سوسیالیسم پردازند، هنوز، از تجربیات "سوسیالیسم" موجود در قرن ۲۰ تجربه نگرفته اند. امروزه در سراسر جهان، اعتراضات و تظاهرات توده‌ای در سطح بسیار گسترده علیه شرایط ناعادلانه اقتصادی و خانمان‌برانداز جاری است و به ویژه در برخی از کشورهای غربی مثل یونان، اسپانیا و امریکا، جنبش‌های مردمی علیه موازین نئولیبرال و از جمله سیاست‌های معطوف به کاهش در برنامه‌های رفاهی و سطح کارمزد، همواره، به خیابان‌ها و اماکن عمومی و به مقابل مراکز مهم مالی هجوم می‌آورند. در این کشورهای لیبرال دمکرات که آزادی‌های سیاسی و حقوق مدنی، بالنسبه وجود دارند، با این حال، گروه‌های چپ و انقلابی قادر نبوده‌اند که به مردم بدیل‌های مشخص و قابل لمس اقتصادی/ اجتماعی معرفی نموده، توده‌های وسیع تظاهرکنندگان را حول محور برنامه‌های "غیر سرمایه‌دارانه" سازماندهی نمایند و گرچه در برخی از این کشورها و مثلاً در یونان جریان‌ات سوسیالیستی مثل حزب دمکراتیک چپ توانسته‌اند که به سطح هواداران خود اضافه کنند (۳) و یا در اسپانیا در برخی مناطق فعالین سوسیالیست و از جمله اعضای حزب متحد چپ به مسئولیت‌های اداری در سطوح محلی (شورای شهر، شهرداری) انتخاب گردیده، نمونه‌هایی از دمکراسی واقعی و خود مدیریتی را به مرحله آزمایشی بگذارند (۴). اما این هنوز به این معنی نیست که بخش‌های بزرگی از جمعیت به این شناخت رسیده باشند که راه نجات از فقر و بیکاری و ناعدالت‌های اقتصادی/ اجتماعی در گرو عبور از سرمایه‌داری به سوسیالیسم می‌باشد. حتی اگر این سطح از تحولات ذهنی رخ داده باشند، در میان برنامه‌های ارائه شده از طرف چپ انقلابی به جز مواردی ساده‌انگارانه راجع به برجیدن مناسبات سرمایه‌داری و جایگزین نمودن آن‌ها با روابط اقتصاد غیر کالایی/ غیر کارمزدی، مطالب زیاد دیگری پیشنهاد نمی‌گردند.

هم‌اکنون در جنبش اشغال وال‌استریت، گرچه سمت‌گیری اعتراضات به سوی شرکت‌های بزرگ و به ویژه بانک‌ها و مراکز مالی و حکومت‌گران مدافع آن‌ها می‌باشد، اما با توجه به وجود ترکیب متفاوت طبقاتی (شرکت مجموعه‌ای از طبقات و اقشار متوسط، محروم کارگری، تحصیل کرده، کارمند و متخصص در این کارزار) و ارائه گستره‌ای از مطالبات متنوع اصلاح‌طلبانه و رادیکال اقتصادی/ اجتماعی در میان آن‌ها، گرایش غالب غیر ایدئولوژیک و عمدتاً مطالبات برای ایجاد تغییرات رفرمیستی در چارچوب نظام موجود می‌باشد. استقرار نظامی مبتنی بر مالکیت و کنترل اجتماعی بر ابزار و فعالیت‌های اقتصادی و مدیریت مستقیم

دمکراتیک، هنوز در افق خواسته‌های طرح گردیده از طرف توده‌های معترض قرار ندارد. این جنبش، در کلیت آن سوسیالیست نیست و جریانات چپ هنوز نتوانسته‌اند که استراتژی مناسبی در قبال این حرکت عظیم توده‌ای اتخاذ نمایند (۵). امروزه، دیگر به سختی بتوان ساختمان جامعه‌ی مورد نظر جنبش چپ، یعنی نظامی که عاری از هر نوع استثمار و ستم اجتماعی باشد را در قالب شعارها و تئوری‌ها طرح نموده به صورت مدل‌های قابل اعتبار در پلاتفرم‌های سازمانی به نمایش گذاشت و انتظار داشت که توده‌های مردم بدون توجه به امکان عملی بودن آنها، به خاطر ایجاد تغییرات بنیادی در مناسبات حاکم اقتصادی/ اجتماعی و وضعیت موجود زندگی خود، به پای حرکت‌های رادیکال انقلابی بروند. البته به احتمال زیاد، در صورت وجود فضای آزاد سیاسی، جنبش مردم با شرکت آگاه خود در امور جامعه خواهد توانست که مناسبات اجتماعی را به سوی شرایطی عادلانه‌تر و آزادانه‌تر سوق دهد و بدیهی است که در جوامع دمکراتیک سرمایه‌داری عوامل ذهنی (سطح بالاتری از شناخت و تجربه در مورد مسائل سیاسی/ اجتماعی)، برای حرکت در جهت سوسیالیسم به مراتب آماده‌تر هستند.

در ایران نیز این سؤال اساسی مطرح است که آیا برای حرکت در جهت عبور از نظام جمهوری اسلامی، ابتدا می‌باید بخش عظیمی از توده‌های مردم به عقاید کمونیستی روی آورده، بخش قابل ملاحظه‌ای از آنها به سازمان‌های رادیکال که به تئوری‌های "انقلابی" مجهز باشند پیوسته و یا پایگاه سیاسی آنها را تشکیل دهند تا اینکه اعتراضات، مطالبات و حرکت‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه از طرف جنبش مردم حقانیت پیدا نماید. در آن صورت آیا خیزش آزادی‌خواهانه‌ی توده‌های مردم در سه سال گذشته و مبارزات امروزین آنها که در سطح مختلف جامعه و در میان گستره‌ای متنوع از طبقات و اقشار و از جمله در میان کارگران، زنان، محرومان و اقلیت‌های ملی/ مذهبی جاری است، چون هنوز در مجموع از خصلت انقلابی و ضد سرمایه‌داری برخوردار نیست، پس هیچ نوع دستاوردی به همراه نداشته با شکست روبرو می‌شود. در برابر این سؤال، یک پاسخ واقع‌گرایانه این است که نه فقط در ایران بلکه در جهان، هنوز شرایطی به وجود نیامده است که اکثر کارگران، زحمتکشان، محرومان و زنان، به طور مشخص خواستار استقرار سوسیالیسم، یعنی نظامی مبتنی بر مناسبات غیرکالایی، غیرکارمزدی و عاری از هر نوع ناهنجاری‌های اجتماعی شده و آگاهانه برای انجام انقلاب به پا خیزند. محدود ماندن اهداف جنبش مردم به مطالبات عام دمکراتیک، لزوماً به معنی انحراف از مسیر مترقی نیست. قرار نیست که هدف اصلی یعنی نیل به جامعه‌ی انسانی عاری از هر نوع استثمار و

ستم اجتماعی، تنها چشمانداز جنبش را تشکیل داده و تلاش جهت نهادینه شدن مطالبات دیگر دمکراتیک، در صورت عدم حمل بیرق‌های ایدئولوژیک سوسیالیستی، بیهوده تلقی گردند (۵) .

تفکرات دگماتیکِ چپ سنتی هنوز از نگرش رویاییِ دو قطب‌گرایی بیرون نیامده و به نادرستی بر این عقیده هستند که در دوران پیش از انقلاب، مناسبات اجتماعی، تماماً در خدمت به منافع سرمایه‌های جهانی و محلی قرار دارند. این طرز فکر به مبارزات دمکراتیک اهمیت چندانی نداده و مثلاً برای مبارزات کارگران در ایران در دهه‌ی اخیر که با تلاش‌های بی‌وقفه‌ی خود توانسته‌اند به ایجاد تعدادی گروه‌ها و اتحادیه‌های مستقل کارگری دست یابند و مطالباتی همچون آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، لغو مجازات اعدام، محو قراردادهای موقت سفید امضاء، پرداخت دستمزد معوقه کارگران، لغو قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان و الغی کار کودکان را که در قطعنامه‌ی مشترک گروه‌های مستقل کارگری به مناسبات اول ماه مه ۱۳۹۰ درج گردیده بود، را مطرح کنند، ارزش لازم را قائل نیست. پیروان این خط فکریِ "انقلابی" بر این نظر هستند که برخلاف "رفرم‌گرایان که صرفاً برای بهبود وضع کارگران" تلاش می‌کنند، فعالین سوسیالیست در جنبش کارگری می‌باید "خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و برپایی انقلاب کارگری" باشند. ادعا می‌کنند که سیاست‌های معطوف به "واگرایی" و "سندیکالیسم دست راستی" باید افشا گردند و از دیدگاه آن‌ها ضروری است که فعالین چپ رادیکال به "انسجام نظری" دربارهِ ماهیت ارتجاعی دولت‌های سرمایه‌داری (انواع استبدادی و دمکراتیک آن) و اپوزیسیون بورژوازی (انواع جریان‌های لیبرال دمکرات، جمهوری‌خواه و سکولار) برسند (۶) . در این ارتباط برخی در طیف چپ در انتقاد از "اتحاد غیر اصولی" بین چند تن از گروه‌های کارگری و مثلاً در رابطه با تهیه بیانیه مشترک به مناسبت اول ماه مه در سال ۱۳۹۰، اعتقاد دارند که تشکلهای رادیکال در جنبش کارگری نباید به پای همکاری مبارزاتی با "گرایش‌های راست رفرمیستی" بروند، چون که، به نظر آن‌ها، همیشه خطر "منحرف شدن از روش‌های رادیکال و تأثیرگذار" وجود دارد. در اینجا باید ذکر نمود که این منتقدین "انقلابی" بدون اینکه هیچ نوع گزینه‌ی مشخصی را به غیر از کلی‌گویی دربارهِ سوسیالیسم مطرح کنند، چاره را تنها در استراتژی "نبرد با سیستم سرمایه‌داری" خلاصه می‌کنند (۷) .

البته در جنبش چپ و کارگری ایران نظرگاه‌های واقع‌گرایانه بسیار هست و این تاکید به درستی وجود دارد که "تامین و معاش و حقوق

صنفي" اولويت دارد و حق" تشكيل "نهادهای مستقل کارگری" و ساير سازمانهای مردمی در جامعه مدنی، به خودی خود، اهمیت والایی دارد. بر اساس این دیدگاه صحیح نباید فعالیتهای صنفي، کارگران را با شعارهای سیاسی گروهی و فرمول بندیهای ایدئولوژیکی از محور اصلی خارج نمود و جنبش کارگری میباید در جهت تلاش برای ایجاد "اتحاد و اعتصاب سراسری کارگران" و بدون متناقض دیدن اصول ایدئولوژیک با طرح مطالبات روزمره دموکراتیک و از جمله درخواست برای رعایت قانون کار، به مبارزات حق طلبانه خود ادامه دهد(۸). گروه پژوهش کارگری، نیز، با توجه به واقعیات امروزی در جامعه ایران بر استقلال نظری و مبارزاتی از طرف تجمعهای کارگری تاکید میکند و در نقد از نظرات افراطی طرح گردیده از جانب برخی از جریانها، بر آن است که "این گروهها اشتباه میکنند که مبارزات روزمره صنفي کارگران را به سندیکالیسم تقلیل داده... کارگران مبارز را محکوم میکنند که برای فروش بیشتر نیروی کار خود در جهت بهبود زندگی خود با سرمایه داران مذاکره میکنند" و با طرح شعارهای غیر واقعی و رنگین شده به الفاظی مثل "دیکتاتوری پرولتاریا"، به جنبش کارگری ضربه زده و به آسیب دشمن آب میریزند. نکتهی به جایی که این گروه مطرح می کنند این است که "مگر بهبود زندگی چیز بدیست که همه در تلاش به دست آوردن آن کوتاهی نمیکنند ولی برای کارگران به انحراف تبدیل میشود"(۹).

در واقع در مقابل جنبش آزادیخواه و عدالتخواه مردم ایران که بخش عظیم آنها را کارگران، زحمتکشان، زنان و محرومان تشکیل میدهند، مسئلهی عمده این است که آیا به چه نوع مبارزات حق طلبانه میتوان دامن زد که در عین حال به بهبودی شرایط زندگی در زمان حال نیز کمک نماید. بدون شک توجه به مجموعهای از تجربیات محلی و جهانی و در نظرگیری عوامل متفاوت عینی و ذهنی بسیار مهم هستند. به گفته محمود صالحی، یکی از فعالین مبارز در جنبش کارگری "کارگران انسانهای زنده و واقعیاند که دارای اعتقادات ایدئولوژیک، مذهبی و یا نژادهای متفاوتی هستند، اما معیار آنها برای اتحاد و همبستگی و مبارزه طبقاتی، خواستهها و منافع مشترک آنها است" و فعالان کارگران لزوماً نباید به تئوریهای مارکسیستی مسلط بوده و یا در مکانهای تشکیلاتی خود عکس مارکس را نصب کنند(۱۰). برای فعالین در جنبش چپ و کارگران ایران مهم است که به تغییرات سیاسی اخیر در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا توجه لازم را مبذول دارند. در این کشورها تحولات دموکراتیک با تمامی معضلات آن در جریان است و در تونس و مصر پروسه شکلگیری ساختارهای جدید سیاسی بر روی بستر مجموعهای

از ارزشها و موازین تجربه شده‌ی تاریخی به پیش می‌روند. در تابستان گذشته پس از پیروزی انقلاب دمکراتیک در تونس، جریانات رفرمیست اسلامی در انتخابات مجلس اکثریت کرسی‌ها را به دست آوردند. در انتخابات چند ماه گذشته در مصر، اتحادیه‌ی تشکیل شده به وسیله اخوان المسلمین که دارای گرایش‌های بنیادگرایانه بوده و در عین حال مدافع نظام اقتصادی بازار آزاد است، ۴۵ درصد و گروه افراطی اسلامی که سلفی نامیده می‌شود ۲۵ درصد از آراء را به دست آوردند، در حالیکه، جریانات و افراد لیبرال و مستقل تنها اقلیت کوچکی از نمایندگان انتخاب شده در پارلمان را تشکیل می‌دهند. مقامات بالای ارتش مصر که از آمریکا، در سال بیش از یک میلیارد دلار کمک مالی دریافت می‌کنند، همچنان در قدرت بوده و خواهان جایگاه ویژه‌ای برای ارتش در ادارۀ جامعه هستند. واقعیت این است که به دلایل بی‌شمار، حتی در شرایط نسبتاً آزاد سیاسی پس از سرنگونی رژیم های خودکام بن علی و حُسنی مبارکی، برای اکثریت رأی دهندگان در تونس و مصر هنوز مرز قاطعی بین اعتقادات شخصی و سازمان‌های مذهبی/سیاسی کشیده نشده و حداقل در مراحل اولیه گذار به دمکراسی، افراد و جریانات مترقی سکولار و چپ شانس زیادی برای انتخاب به نهادهای قانون گذاری، اجرایی و قضایی نداشته در سرنوشت سیاسی/ اجتماعی جامعه نقش مؤثری ندارند، به خصوص که برای تهیه قانون اساسی کشور مصر، کمیته ۱۰۰ نفری انتصاب شده از طرف پارلمان، عمدتاً از نمایندگان جریانات مذهبی می‌باشند.

در ایران، البته، در فردای بعد از انقلاب، افق سیاسی بهتری در پیش روی مردم قرار دارد و مذهب‌یون افراطی در چارچوب وجود فضای آزاد سیاسی، از شانس بسیار کمتری برای انتخاب برخوردار خواهند بود. در عوض، جریانات و افراد سکولار (لیبرال و چپ) و ملی- مذهبی‌ها پایگاه اجتماعی مناسبتری داشته، احتمالاً در مجلس مؤسسانی که جهت تدوین قانون اساسی جامعه‌ی نوین تشکیل می‌گردد، در اکثریت خواهند بود. برای جنبش چپ پذیرش این واقعیت مهم است که در صورت ظهور آزادی‌های سیاسی، استقرار یک جمهوری سکولار و دمکراتیک را در آینده از بدیهیات پنداشته، از پیش برای دخالت مؤثر سیاسی در شکل گیری آن آمادگی تشکیلاتی و تدارکاتی لازم را داشته باشند. جریانات سوسیالیستی در ایران مانند هم‌تاهای خود در جهان و به ویژه در منطقه خاورمیانه وظیفه مهم اشاء برنام‌های غیر سرمایه‌دارانه را در مقابل خود دارند. واقعیت این است که همان‌طور که در سطور قبلی اشاره شد حتی در جوامع دمکراتیک سرمایه‌داری، جنبش چپ نتوانسته است که اکثریت توده‌های مردم را به سوی شعارهای

سوسیالیستی و انجام انقلاب جهت ایجاد تغییر بنیادی در ساختار اجتماعی جلب کند و مبارزات اخیر از سوی جنبش‌های مردمی در رابطه با بحران عمیق اقتصادی در کشورهایمانند یونان و اسپانیا هنوز مراحل عام دمکراتیک را می‌گذرانند. در آمریکا نیز جنبش اشتغال‌وال استریت عمدتاً مطالبات حق طلبانه اقتصادی مانند توزیع عادلانه ثروت، اشتغال کامل، بیمه‌ی درمان، آموزش مجانی و نظارت بر فعالیت‌های شرکت‌های بزرگ خصوصی را به طور کلی طلب کرده، هنوز مناسبات سرمایه‌داری را به مثابه‌ی معضل اصلی، مشخصاً به چالش نکشیده است.

البته در برخی از جوامع، جنبش‌های مترقی اجتماعی توانسته‌اند که به سطحی از حقوق دمکراتیک دست یابند و حتی در بخش‌هایی از مناطق جهان اشکالی از دمکراسی اقتصادی را به مرحله‌ی اجرا درآورند. برای مثال، به تاسی از تجربیات دمکراسی مستقیم انجام گردیده در چندین ایالت در کشور برزیل، به ویژه در ناحیه‌ی پورتو الیگر که شهروندان آن مستقیماً در تعیین بودجه مشارکت دارند، در تعدادی از کشورهای دیگر و از جمله در ونزئولا و چیاپس در مکزیک، اشکالی از دمکراسی مستقیم به آزمایش گذاشته شده‌اند. نیاز به تاکید است که این دستاوردها تا به حال عمدتاً در چارچوب نظام جمهوری (آزادی انتخابات) و تعهد به موازین جهانی حقوق بشر انجام گرفته‌اند. در مناطق کُردنشین خاورمیانه نیز به نوعی تحولات دمکراتیک در چارچوب جمهوری فدرال، با تمام فراز و نشیب‌های آن، در حال شکل‌گیری هستند. از طرف بخش‌هایی از جنبش کُرد در کردستان ترکیه، به ویژه پس از صدور بیانیه‌ی معروف از طرف جنبش آزادی‌خواه کُردستان (۱۱) (شاخه‌ی سیاسی حزب کارگران کُردستان) در سال ۲۰۰۹، که عمدتاً بر مبنای نظرگاه‌های (۱۲) عبدالله اوجالان، رهبر بازداشت‌شده‌ی آن از اوایل سال‌های ۲۰۰۰ تهیه شده است، بازنگری‌های رادیکالی در رابطه با استراتژی و تاکتیک‌های این جنبش صورت گرفته، با نفی شیوه‌های قهرآمیز و مسلحانه و در عوض پذیرش راهکارهای مبارزاتی مسالمت‌آمیز مثل نافرمانی مدنی، تحول عمیق دمکراتیک در این جنبش پدیدار گشته است. این خط مشی سیاسی مدافع و مبلغ ایجاد یک جامعه آزاد و عادلانه بر مبنای سازماندهی افقی (پارلمان‌ها و شوراهای سراسری، ایالتی و محلی)، نه فقط در میان خلق کُرد در ترکیه و سایر کشورهای همسایه بلکه در سراسر این جوامع، در چارچوب نظام سیاسی فدراسیون جمهوری دمکراتیک، بر اساس ساختارهای سیاسی خودگردان ایالتی ارائه می‌گردد (۱۳). در واقع جنبش‌های آزادی‌خواه و عدالت‌جو در سراسر جهان و از جمله در کشورهای برزیل، ونزئولا، چیاپس

(مکزیک) و کُردستان ترکیه در چارچوب وجود موازین دمکراتیک، جهت دستیابی به اهداف انسانی خود قدم برداشته‌اند.

در دنیای مدرن و بسیار پیچیده کنونی، نظام سیاسی جمهوری سکولار و مبتنی بر آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، هنوز از پتانسیل‌های عظیمی به مثابه موازین و ارزش‌های تجربه شده مفید تاریخی، برخوردار است. با توجه به واقعیات کنونی در ایران و جهان، فعالین در جنبش‌های آزادی‌خواه و دمکراتیک، منجمله در جریان‌ات سوسیالیست با در نظرگیری معضلات عینی (محدودیت‌های مادی و ساختاری در عرصه‌های اقتصادی/ اجتماعی) و موانع ذهنی (سلطه‌ی فرهنگ اقتدارگرا و فردگرایی/ سودجویی) می‌باید بدون مسکوت گذاشتن آرمان‌های نیک بشری، در محدوده‌ی امکانات فعلی، در عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی قدم برداشته با حمل ایده‌های روشنگرانه، تلاش ورزند که جامعه را به سوی ترقی، آزادی و عدالت اقتصادی/ اجتماعی به پیش ببرند.

تحولات اخیر در تونس، مصر، لیبی، سوریه و برخی از کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا نشان می‌دهند که توده‌های مردم از توهّمات مربوط به نقش مذهب در سیاست و دولت رها نگردیده و اکثریت آن‌ها هنوز به گروه‌های مذهبی، در مقایسه با جریان‌ات سکولار لیبرال و چپ، اعتماد بیشتری دارند. در ایران، با گذشت ۳۳ سال از عمر استبداد مذهبی زیر سلطه‌ی رژیم جمهوری اسلامی، یقیناً این امر صادق نیست و اصل جدایی مذهب از دولت از طرف اکثریت مردم پذیرفته شده و در صورت وقوع تحولات انقلابی در آینده، جریان‌ات سکولار، لیبرال و چپ و ملی مذهبیون از شانس بیشتری برای انتخاب به مدیریت جامعه (ب.م. شورای محلی، پارلمان، ریاست جمهوری و غیره)، برخوردار هستند. اندیشه‌های رادیکال سوسیالیستی که سرمایه‌داری را نفی کرده مناسبات اقتصادی غیرکالایی و بدون سیستم کارمزدی و عاری از هر نوع استثمار را اشاعه می‌کند هنوز از پایگاه اجتماعی وسیعی حتی در میان کارگران و محرومان نیز برخوردار نیست. در فردای پیروزی انقلاب ایران، اگر جنبش چپ خواهان مداخله‌ی مؤثر سیاسی در سرنوشت جامعه است می‌باید از حالا این واقعیت را بپذیرد که ساختار سیاسی برای دوران گذار هنوز از مجرای جمهوریت (انتخابی بودن مسئولان اداری جامعه)، می‌گذرد و در آن صورت خود را جهت معرفی پلتفرم‌های سوسیالیستی آماده نموده، در انتخابات آتی برای مجلس مؤسسان و پارلمان شرکت نموده در صدد آن باشد که قانون اساسی ایران در دوران پسا انقلاب، در سطح امکان از خصلت برابری خواهانه و استقلال طلبانه برخوردار گردد.

این نوع نگاه هوشیارانه به پروسه‌ی تحولات سیاسی در آینده، ایجاب می‌کند که افراد و جریان‌ات آزادی‌خواه سوسیالیست، امروزه، یعنی دوران پیش از وقوع انقلاب (دگرگونی بنیادی در نظام سیاسی موجود)، به پای حرکت‌های سیاسی لازم و از جمله ایجاد دیالوگ با بخش اعظم اپوزیسیون رفته و در سطح امکان با بخش مترقی آن حول محور اصول دمکراتیک مانند اعتقاد به سیستم انتخابات آزاد (جمهوریت)، جدایی عقاید مکتبی (ایدئولوژی‌های مذهبی و غیرمذهبی) از حکومت و اعتقاد به مبانی اصلی حقوق بشر جهانی (آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی) به سازماندهی جبهه‌ی دمکراتیک در میان فعالین اپوزیسیون (در داخل و خارج کشور)، پردازند. اگر التهابات و روندهای سیاسی در جوامع انقلابی تونس و مصر، طیف‌های سنتی در جنبش چپ را از پیله‌های رویا بافته‌ی خود بیرون نیاورده آن‌ها را به شروع دیالوگ و در سطح امکان همکاری هرچه بیشتر با بخش‌های دیگر در اپوزیسیون دمکراتیک وادار نکنند بدون شک، این بخش از اپوزیسیون در تحولات سیاسی جامعه در آینده، بی‌تأثیر مانده، کارگران، زحمتکشان و محرومان از قدرت و توان مطالباتی لازم برخوردار نخواهند شد. برای عبور از شرایط حاضر به نظامی دمکراتیک که حاوی پایه‌ای‌ترین حقوق مدنی برای مشارکت اکثریت مردم جهت برپایی جامعه‌ای انسانی‌تر باشد، تشکیلیابی یک اپوزیسیون آزادی‌خواه جمهوری‌خواه از ضرورت‌های سیاسی برای ایران است.

مارس ۲۰۱۲

پا نویس‌ها: _____

(۱) - مریم جزایری، مجله آرش، شماره ۱۰۷، صفحات ۱۲ - ۱۳.

(۲) - امیر حسن‌پور، مجله آرش، شماره ۱۰۷، صفحات ۱۵ - ۱۴.

(۳) - نیویورک تایمز، فوریه ۸، ص. ۸ A

(۴) - نیویورک تایمز، فوریه ۲۹، ص. ۶ A

(۵) - دن لا بوتز (Dan La Botz)، "ظهور یک جنبش توده‌ای" در نشریه نیو پولیتیکس (New Politics) زمستان ۲۰۱۲، ص. ۱۶ - ۱۱.

.A journal of socialist thought, published in New York

(۶) - امیر پیام، افق روشن، دوشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۹۰ www.ofros.com

(۷) - تارا دیباج، سینا، فیروز آزاد و نادر نفیسی، "مسئله اتحاد عمل در جنبش کارگری، نقدی موردی به یک اتحاد عمل"، افق روشن، دوشنبه ۷ شهریور ۱۳۹۰. www.ofros.com

(۸) - محمد ایرانی، ۱۲ مهر ۱۳۹۰، وب سایت اتحاد فدائیان خلق ایران

www.etehadefedaian.org/?Page=article&nid=9756

(۹) - گروه پژوهش کارگری، چهارشنبه ۹ شهریور ۱۳۹۰، "پیشنهاد برای گسترش مبارزات جنبش کارگری از طریق ایجاد نهادهای مستقل"،

www.etehadefedaian.org/?Page=article&nid=9590

(۱۰) - نشریه آرش ۱۰۷، مهر ماه ۱۳۹۰ / اکتبر ۲۰۱۱ صفحات ۱۱۷ - ۱۱۳.

(۱۱) - PKK

(۱۲) - Abdouttah Ocalan

(۱۳) - نشریه زی (Z)، انتشار شده در ماساچوست، آمریکا، دسامبر ۲۰۱۱: صفحات ۴۱ - ۳۷.